

4	Verb	Noun	Adjective	Adverb
1	access	access دسترسی، دستیابی؛ اجازه (دخول) accession دستیابی؛ جلوس (در سلطنت)؛ ابتلا (به بیماری) accessibility دسترسی، (امکان) نزدیکی؛ فهم پذیری accessory شریک جرم، معاون جرم، همدست accessories اضافات، ملحقات، مخلفات، متعلقات	accessible قابل دسترس، در دسترس accessory اضافی، فرعی، پدکی، همراه، ضمیمه	accessibly به طور قابل دسترسی
2	addict	addict شخص معتاد addiction اعتیاد	addictive اعتیاد آور addicted معتاد	
3		aerobics تمرینات هوازی	aerobic هوازی anaerobic غیر هوازی	aerobically به طور هوازی
4		agriculture کشاورزی، فلاحت، زراعت agriculturalist کشاورز	agricultural فلاحتی، زراعتی	agriculturally از نظر کشاورزی
5	annoy	annoyance رنجش، اذیت، آزار، مزاحمت، ناراحتی رنج دادن، اذیت کردن، آزار دادن، مزاحم شدن، سر به سر کسی گذاشتن، ناراحت کردن، کفری کردن	annoyed رنجیده، ناراحت شده annoying رنج آور، آزار دهنده، ناراحت کننده	annoyingly به طور آزار دهنده ای
6	apprentice	apprentice شاگرد، نوآموز، کارآموز apprenticeship شاگردی		
7		artifact دست ساز، مصنوع artiface زبردستی، تردستی، هنرمندی؛ ترفند، حقه، نیرنگ artificer استادکار، هنرمند، هنرور، صنعتکار؛ مخترع، نوآور، ابداع گر artificiality مصنوعاتی artistry (زیبایی) صنعتی artisan صنعت گر، افزارمند	artificial دست ساز، مصنوعی، ساختگی؛ تصنّعی، وانمودی، متظاهرانه artistic	artificially به طور مصنوعی
8		astrology ستاره بینی، طالع بینی astrologer	astrological ستاره بینانه، طالع بینانه	

	ستاره بین، طالع بین astronaut فضانورد astronautics علم فضانوردی astronomy ستاره شناسی، هیئت، نجوم astronomer ستاره شناس، منجم	astronomical نجومی؛ بسیار زیاد	astronomically به طور نجومی
9	atmosphere اتمسفر، جو؛ محیط	atmospheric اتمسفری، جوّی	atmospherically از نظر اتمسفری، از نظر جوّی
10	audience شنوندگان، مخاطبان، حضار؛ اجازه حضور audibility شنودپذیری audiology شنودشناسی audiologist شنودشناس audiometer شنوایی سنج audit حسابرسی، ممیزی مستمع آزاد بودن؛ حسابرسی شدن auditor شنونده؛ حسابرس، ممیز audition آزمون هنر هنر آزمایشی کردن، آزمون هنر گرفتن auditorium تالار سخنرانی، شنودگاه	audio سمعی، شنودی؛ صوتی، صدایی، آوایی، شنیداری audible شنودپذیری audio-visual شنودشناس audiometric شنوایی، سمعی، شنودی auditory شنونده؛ حسابرس، ممیز آزمون هنر تالار سخنرانی، شنودگاه	audibly
11	awareness آگاهی، اطلاع	aware آگاه، مطلع، بااطلاع، باخبر، ملفت	
12	balance همتراز کردن، هم وزن کردن؛ متعادل کردن، موازنه کردن، بالانس کردن؛ متعادل بودن	balance ترازو، میزان؛ توازن، تعادل؛ تراز؛ موازنه؛ موجودی	balanced متعادل
13	bend خم کردن، کج کردن، دولا کردن؛ خم شدن، کج شدن، دولا شدن	bend خم، خمیدگی، زانو، پیچ، انحنای bender جلسه مشروب خواری	bendy پریپیچ و خم bendable قابل خمیدگی، قابل انعطاف
14	bike دوچرخه سواری کردن	bike دوچرخه biker دوچرخه سوار	
15	bit ذره، خرده، کمی، قدری bit بیت (کوچکترین واحد اطلاعات کامپیوتر)	bit کم، کوچک، ناچیز	
16	blood خونی کردن، خون آلود کردن bloodiness خونین بارگی bleed خونریزی کردن؛ خونریزی	blood خون؛ شیره؛ نسب bloodiness خونین بارگی bloodless فقدان خونریزی	bloody خونی، خونین؛ خونخوار؛ سخت bloodless بدون خونریزی؛ بی خون؛ کم bloodily به طور خونین، با کشت و کشتار bloodlessly بدون خونریزی

	داشتن؛ رگ زدن		خون، بی بنیه، بی رمق؛ بی عاطفه		
17	<i>body</i> بدن، تن، تنه، جثه؛ بدنه، جسم؛ جسد	<i>body</i>	<i>bodily</i> جسمانی، نفسانی	شخصاً	
18	<i>bone</i> از استخوان پاک کردن	<i>bone</i> استخوان	<i>bony</i> استخوانی؛ پر استخوان <i>boneless</i> بی استخوان <i>boned</i> بی استخوان شده		
19	<i>brain</i> مغز کسی را متلاشی کردن	<i>brain</i> مغز، مخ، کله؛ هوش	<i>brainless</i> بی مغز، بی مخ، بی کله؛ احمق <i>brainy</i> کله پر، زیرک؛ باهوش		
20	<i>brick</i> آجر <i>brickbat</i> سقط، پاره آجر <i>brick-burner</i> آجریز <i>bricklayer</i> بنّا				
21	<i>calm</i> آرام کردن، تسکین دادن <i>calm down</i> آرام شدن	<i>calm</i> آرامش <i>calmative</i> داروی آرام بخش <i>calmness</i> آرامش	<i>calmly</i> آرام، ساکت <i>calmative</i> آرام بخش	به آرامی	
22	<i>calorie</i> واحد سنجس گرما، کالری	<i>calorific</i>	پر کالری، گرمازا		
23	<i>carry</i> بردن، بدوش گرفتن، حمل کردن؛ منتقل کردن؛ رساندن؛ رسانا بودن	<i>carriage</i> حمل و نقل، ترابری؛ طرز ایستادن؛ کالسکه بچه <i>carrier</i> حمل کننده، نقاله؛ نامه بر، قاصد؛ حامل، مکاری؛ ترک بند			
24	<i>cause</i> باعث شدن، سبب شدن، موجب شدن، به بار آوردن	<i>cause</i> علت، دلیل، باعث، سبب، موجب، مایه	<i>causative</i> علی، سببی <i>causless</i> بی علت، بی سبب، بی دلیل		
25	<i>cave</i> غار <i>cavity</i> حفره، گودال <i>cave in</i> فرو ریختن؛ خراب شدن؛ خراب کردن <i>cavern</i> غار بزرگ، کهف	<i>cave</i> غار <i>cavity</i> حفره، گودال <i>cave-in</i> فرو ریزی <i>cavern</i> غار بزرگ، کهف	<i>cavernous</i> غار مانند		
26	<i>charity</i> محبت الهی، خیر، نیکی، احسان؛ نیک اندیشی، نیک خواهی؛ رحمت، چشم پوشی، اغماض؛ سخاوت، بخشندگی، دستگیری؛ صدقه، اعانه، خیرات، میراث؛ موسسه خیریه، بنیاد نیکو کاری	<i>charitable</i>	خیر خواه، خیر، دستگیر؛ بخشنده، رحمان، کریم، سخاوتمند؛ بخشاینده، رحیم، باگذشت؛ خیریه ای	خیر خواهانه	
27	<i>chat</i> گپ زدن، صحبت دوستانه کردن <i>chatter</i>	<i>chat</i> گپ، صحبت دوستانه؛ درد دل؛ اختلاط <i>chatter</i>			

		تبادل، مکاتبه، مخابره؛ خبر، اطلاع، آگاه سازی؛ وسیله ارتباطی (مانند تلفن، تلگراف، رادیو، تلویزیون، ...)		
33	<i>complex</i> <i>complecate</i>	مجتمع، مجموعه؛ عقده <i>complecation</i> پیچیدگی، بغرنجی، وخامت، دشواری، اشکال	<i>complex</i> <i>complecated</i>	پیچیده؛ بغرنج پیچیده (شده)؛ بغرنج (شده)
34	<i>concentrate</i>	تمرکز؛ چگال سازی <i>concentration</i>	<i>concentratic</i>	متحدالمركز به طور متحدالمركزی
35	<i>concern</i>	مربوط بودن به، راجع بودن به <i>concern</i> ربط، دخل؛ امر، بابت؛ توجه، علاقه؛ نگرانی، دلواپسی؛ شرکت، بنگاه	<i>concerned</i> <i>concerning</i>	<i>concernedly</i> با نگرانی، با دلواپسی ذینفع، ذیعلاقه؛ مربوط، مربوطه؛ نگران، دلواپس در رابطه با، درباره، در مورد، با توجه به
36	<i>condition</i>	مشروط کردن، شرطی کردن، مقید کردن <i>condition</i> شرط، حالت، وضع <i>conditioner</i> (ماده ی حالت دهنده ی مو)	<i>conditional</i> <i>conditioned</i>	به طور مشروط شرطی مشروط
37	<i>confide</i>	محرمانه گفتن؛ اعتماد داشتن به <i>confidant</i> محرم راز <i>confidence</i> اعتماد، اطمینان؛ رازداری <i>confidentiality</i> محرمانگی	<i>confident</i> <i>confidential</i>	<i>confidently</i> مطمئنانه، با اطمینان، با اعتماد مطمئن، خاطر جمع؛ دارای اعتماد به نفس محرمانه، سری به طور محرمانه ای
38	<i>construct</i>	ساختن، بنا کردن، احداث کردن <i>construction</i> ساختمان، بنا؛ ساختمانی، بنایی؛ ساختار؛ ترکیب؛ تفسیر <i>constructor/ constructor</i> (فرد) سازنده، بنا کننده	<i>constructional</i> <i>constructive</i>	ساختاری، ترکیبی سازنده، سازا؛ ساختمانی به طور سازنده ای
39	<i>contact</i>	تماس گرفتن با <i>contact</i> تماس، اتصال، ارتباط؛ رابطه، آشنا، پارتی		
40	<i>convene</i>	گردآمدن، جلسه کردن؛ گردآوردن، تشکیل دادن، فرا خواندن <i>conventical</i> گردهم آبی مذهبی <i>convention</i> کنوانسیون، اجلاس، کنگره، گردهمایی، همایش، نشست؛ توافق نامه، پیمان، میثاق؛ عرف، سنت، آداب و رسوم <i>conventionalize</i> عرفی کردن، متعارف کردن، سنتی کردن	<i>convent</i> صومعه، خانگه، دیر <i>conventional</i> عرف گرایبی، سنت گرایبی	<i>conventionally</i> به طور عرفی، به طور سنتی عرفی، سنتی، متداول، معمول، متعارف
41	<i>core</i>	هسته در آوردن <i>core</i> درون، درونگاه؛ مرکز، میانگاه؛ هسته، دانه، تخم میوه؛ لُب، مغز، جوهر، اصل		
42	<i>crust</i>	<i>crust</i>	<i>crusty</i>	

	پوست، پوسته، رویه؛ قشر، جرم	پوستی، پوست دار
43	<i>cylinder</i> استوانه، سیلندر؛ گردونه	<i>cylindrical</i> استوانه ای
44	<i>damage</i> آسیب زدن، صدمه ردن، لطمه زدن	<i>damageable</i> آسیب پذیر، صدمه پذیر
45	<i>define</i> تعریف کردن	<i>definition</i> تعریف؛ تشریح، بیان <i>definiteness</i> قطعیت؛ وضوح
46	<i>demosticate</i> خانه دوست کردن؛ اهلی کردن، رام کردن	<i>demostic</i> خانگی؛ داخلی، درونی؛ وطنی، میهنی؛ اهلی، رام <i>demosticated</i> اهلی شده، رام شده
47	<i>denseness</i> انبوهی، تراکم، غلظت <i>density</i> چگالی، تراکم، غلظت؛ کنندگنی، کودنی، خرفتی	<i>dense</i> انبوه، پرپشت، متراکم؛ غلیظ؛ مایه دار؛ کنندهن، کودن، خنگ، خرفت، دیرفهم
48	<i>develop</i> رشد یافتن، توسعه یافتن، گسترش یافتن، بهبود یافتن، پیشرفت کردن؛ رشد دادن، توسعه دادن، گسترش دادن، بهبود دادن	<i>developmental</i> توسعه ای، گسترشی، پیشرفتی <i>developer</i> گسترش گر، توسعه دهنده؛ بیساز و فروش
49	<i>devote</i> اختصاص دادن، کنار گذاشتن، وقف کردن، فدا کردن	<i>devotee</i> فدایی، پیش مرگ، جانباز <i>devotion</i> اختصاص، کنارگذاری، وقف سازی؛ فداکاری، از خودگذشتگی، پاکبازی، جانفشانی، جانسپاری؛ پارسایی، زهد، ایمان
50	<i>digest</i> هضم کردن؛ هضم شدن؛ خلاصه کردن؛ خلاصه شدن	<i>digestible</i> قابل هضم <i>digestive</i> هاضم، گوارشی
51	<i>discipline</i> انضباط دادن، منضبط کردن؛ ادب کردن، تنبیه کردن، گوشمالی دادن	<i>disciplinary</i> انضباطی <i>disciplined</i> منضبط
52	<i>diseased</i> ناخوشی، ناراحتی	<i>disease</i> ناخوش؛ معیوب
53	<i>distine</i> مقدر کردن، مقدر شدن؛ سرنوشت شدن؛ تخصیص دادن، اختصاص دادن،	<i>distination</i> مقصد، پایانه، پایانه، سرمنزل؛ سرنوشت، عاقبت؛

	کنار گذاشتن، معین کردن، در نظر گرفتن	غایت، منظور، هدف	<i>distiny</i> سرنوشت، تقدیر، قضا و قدر، قسمت	
54	<i>distract</i> حواس کسی را پرت کردن؛ توجه کسی را منحرف کردن؛ گیج کردن، پریشان کردن	حواس پرتی؛ شوریدگی، آشفتگی، پریشانی	<i>distracting</i> <i>distracted</i> <i>distractedly</i>	حواس پرت کننده با حواس پرتی
55	<i>document</i> سند ارائه کردن، با سند اثبات کردن؛ مستند کردن، سند دار کردن	سند، مدرک اسنادی، مستند، مدلل، موثق سندسازی، مستندات، ارائه سند	<i>documentary (film)</i> <i>documentation</i>	اسنادی، مستند، مدلل، موثق فیلم (مستند)
56	<i>economize</i> صرفه جویی کردن در	اقتصاد دان مقتصد، فرد صرفه جو	<i>economic</i> <i>economical</i> <i>economically</i>	اقتصادی مقرون به صرفه از نظر اقتصادی؛ مقرون به صرفه ای
57	<i>efficiency</i> کارایی، کفایت، لیاقت، عرضه؛ بازده، بهره‌وری، راندمان	کارایی، کفایت، لیاقت، عرضه؛ بازده، بهره‌وری، راندمان	<i>efficient</i> <i>efficiently</i>	باکفایت، بالیاقت، باعرضه؛ پربازده، کارا به طور شایسته ای
58	<i>electrify</i> برقی کردن؛ برق رسانی کردن، برق دادن	برق کار، سیم کش برق، الکتروسیته برق- برق-	<i>electric</i> <i>electrical</i> <i>electrically</i>	برقی، الکتریکی برقی به طور الکتریکی
59	<i>element</i> عنصر (شیمیایی)؛ عامل، سازه اولیه؛ اصل، پایه، مبنا	عنصر (شیمیایی)؛ عامل، سازه اولیه؛ اصل، پایه، مبنا	<i>elemental</i> <i>elementary</i> <i>elementarily</i>	عنصری؛ اولیه، ابتدایی، آغازین؛ مقدماتی؛ اصلی، بنیادی اولیه؛ ابتدایی؛ آغازین؛ مقدماتی؛ اصلی؛ اساسی؛ بنیادی به طور اولیه ای
60	<i>embarrass</i> خجلت زده کردن، شرم‌منده کردن؛ کنف کردن، خبط کردن؛ دستپاچه کردن، درهم برهم کردن؛ گرفتار کردن؛ پیچیده کردن	شرم، شرمندگی، خجالت، کم رویی؛ آشفتگی، دستپاچگی، سراسیمگی؛ گرفتاری، اشکال؛ گرفتاری، تنگدستی	<i>embarrassing</i> <i>embarrassingly</i>	خجالت آور، شرم انگیز به طور شرم آوری
61	<i>emerge</i> بیرون آمدن؛ پدیدار شدن، نمایان شدن؛ بوجود آمدن، تکوین یافتن	خروج، ظهور	<i>emergence</i> <i>emergency</i>	اضطراری، فوری
62	<i>emphasize</i> تاکید کردن؛ پافشاری کردن	تاکید؛ پافشاری	<i>emphatic</i> <i>emphatically</i>	تاکیدی، موكد اکیداً؛ به طور قاطع
63	<i>energize</i> انرژی دادن، توان بخشیدن	انرژی، نیرو، توان؛ توانمندی انرژی دهنده، توان بخش، نیروبخش	<i>energetic</i> <i>energetically</i>	پر انرژی، پرتلاش، پرتکاپو با انرژی

	نیرومند کردن		
64	<i>environs</i> حومه، توابع <i>environment</i> محیط، بوم، زیست بوم <i>environmentalist</i> زیست بوم گرا <i>environmentalism</i> زیست بوم گرایی	<i>environmental</i> زیست بومی	<i>environmentally</i> از نظر زیست بومی
65	<i>estimate</i> برآورد کردن، تخمین زدن، حدس زدن، ارزیابی کردن <i>estimateor</i> برآورد کننده <i>estimation</i> برآورد، تخمین، حدس، ارزیابی؛ نظر، دید، بینش؛ قدردانی		
66	<i>excel</i> برتری داشتن بر، بهتر بودن از، تفوق جستن بر، پیش بودن از، سرآمد بودن <i>excellence</i> برتری، بهتری، تفوق، والایی، فضیلت، مزیت، ارجمندی، تعالی <i>Excellency</i> جناب، عالیجناب، جنابعالی؛ سرکار عالی؛ حضرتعالی	<i>excellent</i> برتر، والا، ارجمند، عالی	<i>excellently</i> به طور عالی
67	<i>explore</i> سیاحت کردن، گشتن، بازدید کردن؛ کاوش کردن، جستجو کردن؛ جهان پژوهی کردن، اکتشاف کردن؛ بررسی کردن، واریسی کردن؛ پیگیری کردن <i>exploration</i> جهان پژوهی، جهانگردی؛ جستجو، اکتشاف؛ بررسی، واریسی، بازرسی، معاینه <i>explorer</i> جهانگرد، سیاح، جهان پژوه، کاشف	<i>exploratory</i> جهان پژوهانه؛ اکتشافی؛ بازیابانه؛ تحقیقاتی، آزمایشی	
68	<i>extinguish</i> خاموش کردن، اطفاء کردن <i>extinction</i> خاموشی، اطفاء؛ نابودی، نیستی، انقراض <i>extinguisher</i> خاموش کننده، اطفاء کننده؛ کپسول آتش نشانی	<i>extinct</i> خاموش، اطفاء شده؛ مرده، غیر فعال، از بین رفته	
69	<i>extra</i> هزینه فوق العاده	<i>extra</i> زیادی، اضافی؛ فوق العاده	<i>extra</i> به طور اضافی
70	<i>extreme</i> شدت، حدت؛ افراط و تفریط؛ (در ریاضیات) طرفین <i>extremeness</i> شدت، حدت؛ <i>extremism</i> افراط گرایی <i>extremity</i> نهایت، غایت؛ اوج؛ اکثریت	<i>extreme</i> شدید، مفرط؛ دورترین، اقصی، منتهی الیه؛ افراطی، افراط آمیز	
71	<i>fail</i> نا کار آمد بودن؛ نا توان بودن؛ از کار افتادن؛ خراب شدن؛ کوتاهی کردن؛ قصور کردن؛ شکست خوردن، ناموفق شدن؛ قال گذاشتن؛ یاری نکردن <i>failure</i> قصور؛ عجز، درماندگی؛ شکست؛ ورشکستگی؛ عیب و نقص، نقصان؛ فقدان		
72	<i>fax</i> فاکس کردن، نمابر کردن	<i>fax</i> فاکس، نمابر، دورنگار؛ دستگاه فاکس	فاکس شده
73	<i>feature</i>	<i>featureless</i>	

		بی مشخصه	طرح صورت، سیما، چهره، رخسار؛ مشخصه، خصیصه، ویژگی، جنبه؛ برنامه اصلی، مقاله اصلی، فیلم اصلی	جنبه چیزی بودن	
74	<i>finance</i> مال رسانی کردن، پول یابی کردن، سرمایه تهیه کردن، اعتبار فراهم کردن، بودجه تدارک دیدن	<i>finance</i> مالیه، امور مالی، دارایی؛ مالی شناسی <i>financier</i> کارسنای امور مالی	<i>financial</i> <i>financially</i> مالی	از نظر مالی	
75	<i>firm</i> محکم کردن، مستحکم کردن، ثابت کردن؛ سفت شدن، سخت شدن، محکم شدن	<i>firmness</i> استحکام، سفتی؛ استواری <i>firm</i> شرکت تجاری، موسسه بازرگانی	<i>firm</i> سفت، سخت، قرص؛ ثابت، استوار؛ محکم، مستحکم؛ راسخ؛ پایدار، بی تغییر؛ قاطع، قطعی	به طور محکمی	
76	<i>flex</i> منقبض کردن؛ منقبض شدن؛ عضله گرفتن؛ باز و بسته کردن دست و پا	<i>flexibility</i> انعطاف پذیری	<i>flexible</i> قابل انعطاف، انعطاف پذیر؛ قابل تغییر، تغییر پذیر	به طور قابل انعطافی	
77	<i>float</i> شناور بودن، شناور شدن، شناور ساختن	<i>float</i> شناور <i>float</i> خانه به دوش	<i>floating</i> شناور، موج، متحرک		
78	<i>flood</i> سیل آمدن؛ طغیان کردن	<i>flood</i> سیل، سیلاب، طوفان <i>Floodlights</i> (n.pl.) نورافکن			
79	<i>foil</i> عقیم گذاشتن؛ نقش بر آب کردن؛ خنثی کردن؛ بیهوده کردن	<i>foil</i> ورقه نازک فلزی؛ جلوه گر ساز			
80	<i>forecast</i> پیش بینی کردن	<i>forecast</i> پیش بینی <i>forecaster</i> پیش بینی کننده			
81	<i>forward</i> فرستادن، ارسال کردن	<i>forward</i> فوروارد، بازیکن مهاجم	<i>forward</i> جلو، جلویی، پیش، پیشین؛ پیشرو، پیشرفته، پیشگام؛ پرو، جسور، بی حیا	به جلو، به پیش	
82	<i>freshen</i> تازه کردن؛ صفا دادن؛ طراوت دادن، خنک کردن؛ تازه شدن؛ خنک شدن	<i>fresh</i> اوایل <i>freshness</i> تازگی، طراوت <i>freshman</i> دانشجوی سال اول	<i>fresh</i> تازه؛ پرطراوت؛ خنک؛ بی نمک؛ شیرین؛ تازه کار <i>fresh</i> گستاخ، پرو، بی حیا	به طور تازه ای؛ به تازگی، اخیراً	
83	<i>fuel</i> سوخت گیری کردن، سوخت دادن (به)؛ تجدید نیرو کردن؛ تشدید کردن	<i>fuel</i> سوخت، غذا، اغذیه؛ محرک			
84	<i>function</i> عمل کردن، کار کردن؛ نقش داشتن، کارکرد داشتن	<i>function</i> نقش، وظیفه؛ منصب؛ عمل، کنش، کار، عملکرد، کارکرد؛ ضیافت، مراسم رسمی؛ تابع (در ریاضی) <i>functionalism</i> نقش گرایی، کارکرد گرایی <i>functionalist</i> نقش گرا، کارکرد گرا <i>functionary</i> عامل، مامور، گماشته،	<i>functionless</i> بی عمل، بی کارکرد، ببرد نخور <i>functional</i> عملی، کارکردی، ببرد بخور <i>functionary</i> وظیفه دار	<i>functionally</i> از نظر عملکردی	

	کارمند صاحب منصب	
85	<p><i>gesture</i> با سر و دست اشاره کردن، با ایما و اشاره بیان کردن</p> <p><i>gesticulate</i> با سر و دست اشاره کردن</p>	<p><i>gesture</i> ژست، اشاره، ایما و اشاره</p> <p><i>gesticulation</i> حرکت سر و دست، ایما و اشاره گری</p>
86		<p><i>gestural</i> ژستی، ایما و اشاره ای</p> <p><i>globally</i> کروی، گوی مانند؛ جهانی</p> <p><i>global</i> کره، گوی؛ حباب</p> <p><i>globular</i> گلوبولی، گویچه ای</p> <p><i>globe</i> کره، گوی؛ حباب</p> <p><i>globalism</i> جهانی سازی</p> <p><i>globule</i> گلیول، گویچه</p>
87	<p><i>graph</i> به صورت نمودار در آوردن</p>	<p><i>- graph</i> -نگار؛ -نوین؛ -نگاشت</p> <p><i>graph</i> گراف، نمودار، نمایش هندسی تصویر</p> <p><i>graphics</i> (رشته درسی) گرافیک، تصاویر تجسمی</p>
88	<p><i>guarantee</i> ضمانت کردن، تضمین کردن، متعهد شدن</p>	<p><i>guarantee</i> ضمانت، تضمین؛ تعهد رسمی؛ ضامن، متعهد</p> <p><i>guarantor</i> تضمین کننده؛ متعهد رسمی؛ ضامن</p> <p><i>guaranty</i> تضمین نامه، ضمانت؛ وثیقه، گرو</p>
89		<p><i>handheld</i> دسته، دستگیره، جادستی</p> <p><i>handheld</i> دستی (قابل حمل با دست)</p>
90	<p><i>hearten</i> دل دادن، جرات دادن؛ تشجیع کردن؛ به دل گرفتن</p>	<p><i>heart</i> قلب، دل؛ سینه؛ آغوش؛ دل و جرات، رشادت؛ عاطفه؛ اصل، مرکز، نهاد؛ لب کلام، جوهر سخن</p> <p><i>heartlessness</i> سنگدلی، بی عاطفگی</p> <p><i>heartiness</i> صمیمیت، اشتیاق</p> <p><i>heartache</i> غم، اندوه، غصه</p> <p><i>heartbreak</i> غم و غصه ی زیاد</p> <p><i>heartburn</i> سوزش معده</p> <p><i>heartstrings</i> از تار و پود قلب</p> <p><i>heart-thorb</i> دلدار، معشوقه</p> <p><i>heartwood</i> مغز چوب</p>
		<p><i>heartless</i> سنگدل، بی رحم، بی عاطفه، بی مروت، نامهربان</p> <p><i>heartily</i> قلباً، از ته دل؛ حسابی، مفصل</p> <p><i>heartlessly</i> سنگ دلانه، بی رحمانه</p> <p><i>heartily</i> قلباً، از ته دل؛ حسابی، مفصل</p> <p><i>heartbroken</i> دل شکسته</p> <p><i>heartbreaking</i> جانگداز، جانسوز</p> <p><i>soft-hearted</i> دل رحم، نرم دل</p> <p><i>heartfelt</i> صمیمانه، قلبی، از ته دل</p> <p><i>heartrendering</i> دل آزار، مخوف</p> <p><i>heartsick</i> بی دل و دماغ، افسرده</p> <p><i>heartwhole</i> فارغ از عشق</p>
91	<p><i>hire</i> کرایه کردن؛ به کار گرفتن</p>	<p><i>hire</i> مزد، اجرت؛ کرایه؛ به کار گیری</p> <p><i>hire perchas</i> خرید اقساطی</p> <p><i>hireling</i></p>

			مزدور، اجیر	
92	<p><i>human being</i> انسان، بشر، آدم، آدمی، آدمیزاد</p> <p><i>humanity</i> انسانیت</p> <p><i>humanism</i> اومانیزم، بشر دوستی، انسان دوستی</p> <p><i>humanist</i> اومانیزست، بشر دوست، انسان دوست</p> <p><i>humanitarianism</i> انسان دوستی، نوع دوستی، مردم دوستی</p> <p><i>humanity</i> بشریت، انسانیت، آدمیت</p> <p><i>humanize</i> انسان کردن، آدمی کردن؛ متمدن کردن، مردمی کردن</p> <p><i>humanizer</i> انسان ساز</p> <p><i>humankind/mankind</i> نوع بشری، آدمیزاد</p>	<p><i>human</i> انسان؛ انسانی، بشری؛ شایسته انسانی</p> <p><i>humane</i> انسانی، بشری؛ بامروت، شایسته انسانی</p> <p><i>humanistic</i> اومانیزمی، بشر دوست، انسان دوست</p> <p><i>humanitarian</i> انسان دوست، نوع دوست، مردم دوست</p> <p><i>humanoid</i> انسان واره، شبه انسان</p>	<p><i>humanly</i> انسان وار، بشر وار</p> <p><i>humanistically</i> بشر دوستانه، انسان دوستانه</p>	
93	<p><i>humour/humor</i> دل کسی را به دست آوردن، به دلخواه کسی رفتار کردن</p> <p><i>humour/humor</i> شوخی، شوخ طبعی؛ خلط؛ خو، طبع، خصلت، سرشت، منش</p> <p><i>humorist</i> آدم شوخ طبع، آدم بذله گو</p>	<p><i>humorous</i> شوخ طبع، شوخ انگیز؛ فکاهی، خنده دار</p> <p><i>humorless</i> بی شوخی</p>	<p><i>humorously</i> به طور فکاهی</p>	
94	<p><i>impress</i> فشار دادن، در فشار گذاشتن، مهر کردن، نقش انداختن، نقش گذاشتن؛ اثر گذاشتن، تحت تاثیر قرار دادن؛ در خاطره ثبت کردن؛ مصادره کردن؛ به خدمت اجباری بردن</p> <p><i>impression</i> اثر، نقش، نشان؛ اثرگذاری، نقش اندازی؛ تاثیر، برداشت؛ فکر، تصور، گمان؛ تقلید، اداء، نمایش</p> <p><i>impressionism</i> امپرسیونیسم، برداشت گرایی</p> <p><i>impressionist</i> امپرسیونیست، برداشت گرا</p>	<p><i>impressionable</i> اثرپذیر، نقش پذیر؛ تحت تاثیر قرار گیرنده، حساس</p> <p><i>impressive</i> اثر گذار، نقش گذار؛ تاثیر گذار، موثر</p> <p><i>impressionistic</i> امپرسیونیستی، برداشت گرایانه</p>		
95	<p><i>income</i> درآمد، عایدی؛ ورودی</p>	<p><i>incoming</i> آینده</p>		
96	<p><i>increase</i> زیاد کردن؛ افزودن؛ افزایش دادن؛ توسعه دادن؛ توانگر کردن؛ ترفیع دادن؛ زیاد شدن؛ افزایش یافتن</p> <p><i>increaser</i> افزایش دهنده</p>	<p><i>increasing</i> فزاینده، افزایش دهنده</p> <p><i>increasable</i> قابل افزایش</p>	<p><i>increasingly</i> به طور فزاینده ای</p>	
97	<p><i>invent</i> اختراع کردن، ابداع کردن، نوآوری کردن، ابتکار داشتن؛ از خود در آوردن، دروغ بافی کردن</p> <p><i>inventiveness</i> ابداع، ابتکار</p> <p><i>inventor</i> مخترع، مبتکر، مبدع</p> <p><i>inventory</i> صورت برداشتن از، سیاهه کردن</p>	<p><i>invention</i> اختراع، ابداع، نوآفرینی، ابتکار؛ دروغ بافی، دروغ پردازی</p> <p><i>inventive</i> ابداعی، ابتکاری، مبتکرانه</p> <p><i>inventory</i> صورت موجودی، فهرست، سیاهه</p>	<p><i>inventively</i> به طور مبتکرانه ای</p>	
98	<p><i>issue</i> بیرون آمدن، تراویدن؛</p>	<p><i>issue</i> بیرون رفت، خروج؛</p>		

	پیامد داشتن به، منتج شدن به؛ چاپ شدن، منتشر شدن، توزیع شدن؛ چاپ کردن، منتشر کردن، توزیع کردن	برون ریز، خروجی؛ نتیجه، پیامد، عاقبت؛ عواید، دریافتی؛ صدور، نشر، انتشار، توزیع، پخش؛ موضوع، مسئله، معضل		
99	<i>join</i> پیوند دادن، متصل کردن؛ پیوستن، متصل شدن	<i>joiner</i> نَجَّار	<i>joint</i> مشترک؛ مشاع؛ توام؛ متصل	<i>jointly</i> مشترکاً، تواماً
	<i>joint</i> به هم پیوستن؛ بند بند کردن، خرد کردن، از هم سوا کردن؛ از مفصل بریدن، شقه کردن	<i>joinery</i> نَجَّاری	<i>jointed</i> مفصل دار، بنددار، تاشو، خم شو؛ شقه شده	
100	<i>labour/labor</i> کار کردن؛ زحمت کشیدن؛ جان کندن؛ به زحمت حرکت کردن؛ درد زایمان کشیدن	<i>labour/labor</i> کار؛ کار سخت، بیگاری؛ کارگر	<i>laboured/labored</i> پرزحمت، شاق، دشوار	<i>laboriously</i> با زحمت، با دشواری
		<i>labourer/laborer</i> کارگر؛ زحمت کش	<i>laborious</i> پرزحمت، دشوار	
101	<i>launch</i> پرتاب کردن (موشک و غیره)؛ به آب انداختن (کشتی و غیره)؛ آغاز کردن (کار تازه)، به کاری اقدام کردن، به کاری پرداختن، دست زدن به، دست به کار شدن، سرگرم کاری شدن، به راه انداختن، روانه کردن	<i>launch</i> پرتابی؛ قایق موتوری		
		<i>launch pad</i> سکوی پرتاب		
102	<i>layer</i> خوابانیدن	<i>layer</i> لایه، ورقه؛ چینه؛ رگه		
103	<i>lean</i> تکیه دادن، لم دادن، لمیدن؛ بدن خود را خم کردن، خمیدن؛ خم شدن، متمایل شدن	<i>leanness</i> لاغرگی؛ خشکی	<i>lean</i> لاغر، نازک اندام؛ استخوانی، نحیف، نزار؛ کم سود، کم حاصل؛ خشکسالی	<i>leanly</i> به طور نحیفی
104	<i>lift</i> بالا بردن، بلند کردن؛ سرفقت کردن؛ ترفیع دادن؛ بالا آمدن، بلند شدن؛ ترفیع یافتن	<i>lift</i> آسانسور، بالارو؛ جرثقیل، بالا بر؛ دزدی، سرفقت؛ ترقی، پیشرفت، ترفیع		
105	<i>localize</i> محلی کردن، بومی کردن <i>locate</i> در جایی قرار داشتن، در محلی بودن؛ مکان یابی کردن	<i>local</i> (پزشکی) موضعی <i>locale</i> زمینه، مکان، محل، جا <i>locality</i> جایگاهی، مکانی، محلّیت <i>localization</i> محلی سازی، بومی سازی <i>location</i> مکان، محل، جا	<i>local</i> محلی، بومی	<i>locally</i> به طور محلی
106	<i>log</i> درخت بریدن، درخت انداختن،	<i>log</i> کنده درخت، الوار؛		

	<p>جنگل بری کردن، الوار کردن؛ پیمودن(با کشتی و هواپیما)؛ در دفتر روزانه ثبت کردن؛ رکورد چیزی را به دست آوردن؛ دستورات لازم برای شروع را دادن</p> <p>log on وارد شدن</p> <p>log off خاموش کردن؛ درآمدن</p>	<p>سرعت سنج (کشتی)؛ دفتر روزانه (کشتی)</p>		
107	<p>luck out خوش شانسی آوردن</p>	<p>luck بخت، اقبال، شانس؛ خوشبختی، بهروزی، خجستگی؛ luckiness خوش بختی، خوش شانسی</p>	<p>luckless بد بخت، بدشانس</p> <p>lucky خوش بخت، خوش شانس</p>	<p>luckily خوش بختانه</p>
108	<p>magnify بزرگ کردن، بزرگ نمایی کردن؛ غلو کردن، مبالغه کردن، اغراق کردن؛ ستودن، ستایش کردن</p>	<p>magnifier بزرگ نما، ذره بین</p> <p>magnification میران) بزرگ نمایی، درشت نمایی</p> <p>magnificence عظمت، شکوه، شوکت، جلال، جبروت</p> <p>magnitude بزرگی، عظمت، سترگی؛ اهمیت، والایی؛ بلندی، رسایی(صدا)</p>	<p>magnificent با عظمت، باشکوه، پرشکوه، شکوهمند، شوکتمند، باجلال</p>	
109	<p>mail پست کردن</p>	<p>mail نامه رسانی، پست</p>	<p>mail مراسلات پستی</p>	
110		<p>main خط اصلی؛ نکته اصلی؛ نیرو؛ دریا</p>	<p>main اساسی، اصلی، عمده</p>	<p>mainly اساساً، عمدتاً</p>
111	<p>mantle پوشاندن؛ سرخ شدن</p>	<p>mantle شنل زنانه؛ پوشش؛ توری (چراغ)؛ جبهه، گوشته ی زمین</p>		
112	<p>manufacture ساختن، عمل آوردن، تولید کردن</p>	<p>manufacture تولید، ساخت؛ کارهای تولیدی، کارهای فراوری؛ محصول، کالا</p> <p>manufacturer تولید کننده، سازنده؛ کارخانه دار</p>		
113	<p>marry ازدواج کردن، عروسی کردن، وصلت کردن، عقد کردن marry off شوهر دادن</p>	<p>marriage ازدواج، همسری، زناشویی، نکاح؛ پیوند، تلفیق، ادغام، هم آمیزی</p>	<p>married متاهل، مزدوج</p> <p>marital ازدواجی، تاهلی، زن و شوهری</p> <p>marriageable بالغ؛ مناسب برای ازدواج؛ دم بخت</p>	<p>maritally از نظر زناشویی</p>
114	<p>mass توده کردن، جمع کردن، انباشتن</p>	<p>mass جرم؛ مقدار؛ اندازه؛ گروه؛ توده؛ بخش عمده؛ اکثریت</p> <p>massiveness عظمت، بزرگی</p>	<p>mass انبوه؛ گروهی؛ همگانی؛ جمعی؛ دسته جمعی</p> <p>massive سنگین، حجیم، عظیم، سترگ</p>	<p>massively به طور عظیمی</p>
115	<p>mechanize مکانیزه کردن</p>	<p>mechanic مکانیک، تعمیر کار</p> <p>mechanics علم مکانیک</p> <p>mechanism مکانیسم، ساخت کار، سازوکار</p> <p>mechanization مکانیزه سازی</p>	<p>mechanical مکانیکی</p> <p>mechanistic مکانیک وارانه</p>	<p>mechanically به طور مکانیکی</p>

116	<p><i>the media</i> رسانه (جمع <i>medium</i>) <i>multimedia</i> چند رسانه</p> <p><i>mediate</i> در میان بودن، در وسط قرار داشتن؛ میانجی بودن، میانجی گری کردن، آشتی دادن، حل و فصل کردن، وساطت کردن، پا در میانی کردن</p> <p><i>mediation</i> میانجی گری، پا در میانی</p> <p><i>mediator</i> میانجی واسطه</p>	
117	<p><i>mention</i> نام بردن، ذکر کردن، اشاره کردن</p> <p><i>mention</i> ذکر، اشاره، تذکر، یادآوری، گوشزد</p>	
118		<p><i>mildly</i> به طور ملایمی، با ملایمت؛ به طور آرامی، با متانت</p> <p><i>mild</i> ملایم، معتدل؛ نرم؛ آرام</p> <p><i>mildness</i> ملایمت، اعتدال</p>
119	<p><i>mirror</i> بازتاب کردن، منعکس کردن، آینه وار نشان دادن</p> <p><i>mirror</i> آینه، آئینه</p>	
120	<p><i>mission</i> ماموریت؛ گسیل؛ رسالت؛ هیئت مبلغین مذهبی؛ هیئت نمایندگان <i>missionary</i> مبلغ مذهبی، مسیونری</p>	
121	<p><i>mood</i> حال، حوصله، حالت، وضع، وجه، دل و دماغ</p> <p><i>moody</i> دمدمی، کج خلق</p> <p><i>moodily</i> با کج خلقی</p>	
122	<p><i>net</i> با تور گرفتن؛ به تور زدن، به دست آوردن، کسب کردن، سود بردن، سود رساندن</p> <p><i>net</i> تور (ماهیگیری)، تله، دام، شبکه؛ سود خالص؛ وزن خالص</p> <p><i>network</i> شبکه (کاری اینترنت)</p>	<p><i>net</i> خالص، ناب، سره</p>
123	<p><i>nun</i> راهبه</p> <p><i>nunnery</i> صومعه، دیر</p>	
124	<p><i>nutrient</i> ماده غذایی</p> <p><i>nutriment</i> خوراک، غذا، قوت؛ رشدانگیز، رستنگر</p> <p><i>nutrition</i> تغذیه، مواد تغذیه ای</p> <p><i>nutritionist</i> متخصص تغذیه</p>	<p><i>nutritious</i> مغذی، مقوی</p> <p><i>nutritive</i> تغذیه ای</p> <p><i>nutritional</i> تغذیه ای</p> <p><i>nutritionally</i> از نظر تغذیه ای</p>
125	<p><i>occasion</i> باعث شدن، موجب شدن، سبب شدن</p> <p><i>occasion</i> موقع، موقعیت؛ فرصت، اقتضا، لزوم؛ موجب، سبب؛ مناسبت، رویداد، رخداد، واقعه</p>	<p><i>occasional</i> اتفاقی، گاهگاهی؛ ضمنی، فرعی؛ با مناسبت، آیینی</p> <p><i>occasionally</i> گاهگاهی، هر از گاهی</p>
126	<p><i>occur</i> رخ دادن، روی دادن، اتفاق افتادن، به وقوع پیوستن؛ وجود داشتن، بودن؛ خطور کردن</p> <p><i>occurrence</i> وقوع؛ واقعه، رویداد، اتفاق؛ مورد؛ وجود</p>	
127	<p><i>own</i> دارا بودن، مالک بودن؛ از خود دانستن؛</p> <p><i>owner</i> مالک، صاحب</p> <p><i>own</i> خود، خویش</p>	

	اقرار کردن، قبول کردن؛ تن در دادن به	<i>on one's own</i> <i>ownership</i> مالکیت	به تنهایی بی صاحب
128	<i>pattern</i> الگو گیری کردن؛ سرمشق قرار دادن	<i>pattern</i> الگو؛ نمونه؛ طرح؛ نقشه	
129	<i>pause</i> مکث کردن، درنگ کردن، تامل کردن	<i>pause</i> مکث، درنگ، تامل	
130	<i>phase</i> فاز بندی کردن، مرحله بندی کردن، زمان بندی کردن، گام به گام انجام دادن	<i>phase</i> فاز، مرحله، اهله؛ نمود، شکل، منظر	
131	<i>photo-</i> نور؛ عکس <i>photo</i> عکس <i>photocopy</i> فتوکپی <i>photocopier</i> دستگاه فتوکپی <i>photoelectric</i> فتو الکتریکی <i>photofit</i> چهره نگاری <i>photoflash</i> فلاش (عکاسی) <i>photograph</i> عکس برداشتن، عکس گرفتن، عکس برداری کردن؛ در عکس افتادن <i>photographer</i> عکاس <i>photography</i> (علم) عکاسی، (هنر) عکس برداری <i>photolithography</i> لینو گرافی نوری <i>photon</i> فوتون، کوانتوم نور <i>photophobia</i> نور هراسی؛ حساسیت به نور <i>photosynthesize</i> فتوسنتز کردن، فتوسنتز شدن	<i>photogenic</i> عکس فتوکپی دستگاه فتوکپی فتو الکتریکی چهره نگاری فلاش (عکاسی) عکس، تصویر عکاس (علم) عکاسی، (هنر) عکس برداری لینو گرافی نوری فوتون، کوانتوم نور نور هراسی؛ حساسیت به نور فتوسنتز	<i>photographic</i> عکس دار، تصویری <i>photographically</i> به طور تصویری
132	<i>pollute</i> آلوده کردن؛ ناپاک کردن؛ ملوث کردن؛ بی حرمت ساختن	<i>pollution</i> آلودگی، ناپاکی <i>polluter</i> آلوده کننده	<i>polluted</i> آلوده شده؛ ناپاک <i>polluting</i> آلوده کننده
133	<i>positive</i> درجه مثبت؛ درجه مطلق <i>positivism</i> مثبت گرایی، اثبات گرایی، اصالت تحقق <i>positivist</i> اثبات گرا	<i>positive</i> مثبت؛ درجه مثبت؛ درجه مطلق <i>positivism</i> مثبت گرایی، اثبات گرایی، اصالت تحقق <i>positivist</i> اثبات گرا	<i>positively</i> به طور مثبت؛ مسلماً، قاطعانه مثبت؛ ایجابی، قطعی، مسلم؛ مطمئن؛ عملی؛ مطلق؛ سازنده
134	<i>posture</i> قیافه گرفتن، ادا در آوردن؛ در حالت خاصی قرار دادن	<i>posture</i> طرز ایستادن و نشستن؛ وضعیت، حالت، نهش	
135	<i>predict</i>	<i>prediction</i>	<i>predictive</i>

	پیش بینی، پیش گوی پیش بینی کردن، پیش گویی کردن	پیش بینی، پیش گویی پیش بینی پذیر پیش گو	پیش بینانه، پیش گویانه <i>predictable</i> پیش بینی پذیر	<i>predictably</i> به طور قابل پیش بینی
136	<i>prevent</i> باز داشتن، مانع شدن، جلو گیری کردن، پیشگیری کردن	<i>prevention</i> جلوگیری، پیشگیری، ممانعت پیش گو	<i>preventable</i> قابل جلوگیری <i>preventative/ preventive</i> جلوگیرنده، پیشگیرانه	
137	<i>pride</i> مباهات کردن، بالیدن	<i>pride</i> غرور، افتخار، مباهات	<i>proud</i> سریلند، سرافراز، مفتخر، پرافتخار، افتخار آفرین؛ خودپسند، مغرور، متکبر، گرانسر، گردن فراز، گنده دماغ، غد	<i>proudly</i> باسربلندی، با افتخار؛ مغرورانه، متکبرانه
138	<i>privatize</i> خصوصی کردن	<i>privacy</i> خلوت، تنهایی؛ محرمیت، محرمانگی، پنهان‌داری؛ امور شخصی <i>private</i> سرباز وظیفه <i>privatization</i> خصوصی سازی <i>privateer</i> کشتی جنگی خصوصی که در مقابل پول به دولت خدمت می کند؛ ناخدای این کشتی <i>privation</i> فقدان، فقر	<i>private</i> شخصی؛ خصوصی، ویژه، اختصاصی؛ غیر دولتی؛ محرمانه؛ (در جمع) اعضای تناسلی	<i>privately</i> به طور خصوصی، به طور محرمانه
139	<i>probe</i> کاوش کردن، کند و کاو کردن، بررسی کردن، فروپژوهشی کردن	<i>probe</i> میل، سیخ؛ میله، قاشقک معاینه؛ کاوش، کند و کاو، بررسی، واری؛ کاوشگر فضایی		
140	<i>promote</i> اشاعه دادن، رواج دادن، ترویج کردن؛ ترقیه دادن، ترقی دادن	<i>promotion</i> اشاعه، رواج، ترویج؛ ترقیه، پیشرفت، ترقی؛ تبلیغ، آگهی تبلیغاتی <i>promoter</i> مروج، ترویج کننده؛ بانی، برگذار کننده؛ حامی، طرفدار، هوادار	<i>promotional</i> ترقیه، تبلیغاتی	
141	<i>protect</i> حفظ کردن، حفاظت کردن، محافظت کردن؛ نگهداری کردن، حراست کردن، حمایت کردن، نیک داشتن	<i>protection</i> حفظ، حفاظت، محافظت، نگهداری، حراست، حمایت، نیک داشت <i>protectionism</i> حمایت گرایی (اقتصادی)، پایش گرایی <i>protectionist</i> حمایت گرا، پایش گرا <i>protectiveness</i> محافظت، پاسداشت <i>protector</i> حافظ، محافظ، حامی، نگهدار، سرپرست	<i>protective</i> حفاظتی، حمایتی؛ حمایت آمیز	<i>protectively</i> به طور حمایت آمیزی

		<i>protectorate</i> سرپرستی، قیمومیت، کشور تحت الحمايه؛ تحت الحمايگی		
142	provide تهیه کردن، تامین کردن؛ مقرر داشتن، روزی رساندن؛ تهیه دیدن، تدارک دیدن؛ تصریح شدن؛ قید شدن؛ پیش بینی شدن	provider تهیه کننده؛ تامین کننده؛ روزی رسان	provided به شرط آنکه، مشروط بر اینکه	
		providence مال اندیشی؛ احتیاط	provident مال اندیش؛ محتاط	providently محتاطانه
		providence مشیت الهی	providential وابسته به مشیت الهی، خدایی	providentially به خواست خدا
143	publicize عمومی کردن، علنی کردن؛ توجه همگان را جلب کردن؛ تبلیغ کردن	public عموم، جمع (مردم)، اجتماع	public عمومی، همگانی؛ دولتی؛ علنی، آشکار؛ (بازرگانی) سهامی عام	publicly به طور علنی، علناً، آشکارا
		publican (روم باستان) مالیات چی (انگلیس) می فروش، صاحب میخانه		
		publicist مدیر تبلیغات، مبلغ؛ سخنگو		
		publicity عمومیت، آشکاری؛ تبلیغ، تبلیغات، آگاهی؛ شهرت، اشتهار، ناموری	public-spirited نیکو کار، خیر خواه، طالب سعادت و رفاه همگانی	
	publish به اطلاع عموم رساندن، بر ملا کردن؛ نشر دادن، منتشر کردن؛ طبع و نشر کردن، چاپ کردن	publisher ناشر		
		publication نشر و طبع، انتشار؛ نشریه، مطبوع؛ اعلان، اعلام، اعلامیه، آگهی		
144	pump تلمبه زدن؛ پمپاژ کردن؛ باد زدن	pump تلمبه؛ پمپ		
145	rattle تق تق کردن، جغ جغ کردن؛ لرزاندن با صدای وحشتناک؛ تند و بی وقفه حرف زدن، وراجی کردن حواس کسی را با حرف زدن پرت کردن	rattle تق تق؛ تلق تلق؛ زنگ دم مار	rattly جغجغو، تق تقو، پر سر و صدا	
		rattle-box جغجغه	rattle-brained وراج بی خرد	
		rattlesnake مار زنگی	rattling جغجغو، تق تقو؛ تند، شاد، پرنشاط؛ بسیار، خیلی	
		rattler نمونه خیلی عالی		
146	recycle بازیافت کردن		recyclable قابل بازیافت	
147		region منطقه، ناحیه؛ ولایت، دیار، سرزمین	regional منطقه ای، ناحیه ای؛ ولایتی، بومی	regionally به طور منطقه ای، به طور ناحیه ای
148	regularize منظم کردن؛ مرتب کردن	regularity نظم؛ ترتیب	regular منظم؛ مرتب؛ با قاعده؛ معین، مقرر؛ قانونی؛ عادی، معمول، دائمی	regularly منظماً؛ مرتباً؛ دائماً
	regulate نظم دادن؛ ترتیب دادن؛ سامان دادن؛ تنظیم کردن؛ میزان کردن	regulation تنظیم، ساماندهی	regulatory/ regulative تنظیمی	

149	release رها کردن، آزاد کردن، ترشح کردن؛ مرخص کردن؛ خارج کردن (از تحرک)؛ صرف نظر کردن؛ واگذار کردن؛ برای نخستین بار منتشر کردن	release رهائی، آزادسازی؛ ترشح؛ ترخیص؛ بخشودگی؛ مفاصا؛ سند ترک دعوی؛ چشم پوشی؛ نشر اول		
150		relevance/relevancy رابطه، وابستگی irrelevance/irrelevancy بی ربطی، نامربوطی	relevant مربوط، مناسب؛ مطرح؛ وارد irrelevant نامربوط، نامناسب	relevantly به طور مربوطی irrelevantly به طور نامربوطی
151	remove از جای خود تکان دادن، حرکت دادن؛ انتقال دادن؛ نقل مکان کردن؛ جابجا کردن، بردن، بیرون کردن؛ برداشتن، رفع کردن، برطرف کردن؛ دور کردن؛ دور شدن؛ کنار گذاشتن؛ عزل کردن، معزول کردن	remove فاصله؛ مرحله، گام، قدم؛ ترفیع removal حرکت؛ انتقال، نقل مکان؛ جابجایی؛ رفع؛ عزل؛ احاله remover پاک کننده؛ نقل مکان دهنده	removable قابل حمل، قابل جابجایی؛ پاک شدنی	
152	respect احترام گذاشتن، محترم شمردن، گرمی داشتن؛ ملاحظه کردن، رعایت کردن؛ مربوط بودن، راجع بودن به	respect احترام، عزت، گرامیداشت؛ ملاحظه، رعایت، توجه؛ (در جمع) مراتب احترام، سلام؛ لحاظ، جنبه، جهت، نظر؛ رابطه، ربط، باره، راجع به respector احترام گذار، پایبند	respectable قابل احترام، محترم، ارجمند؛ آبرومند؛ مودب، با ادب؛ آدم حسابی respectful محترمانه، مودبانه respective مربوط به خود، مخصوص خود	respectably آبرومندانه respectfully به طور محترمانه ای respectively به ترتیب
153	risk ریسک کردن، خطر کردن، به مخاطره انداختن	risk ریسک، خطر، مخاطره	risky ریسکی، پرخطر، مخاطره آمیز	
154	rob غارت کردن، ربودن، چاپیدن	robber غار تگر robbery غار تگری		
155		ruralism روستائیشینی؛ روستایی	rural روستایی	
156	sample نمونه گرفتن	sample نمونه؛ سرمشق، الگو sampler نمونه بردار		
157	shake تکان دادن؛ تکان خوردن؛ جنبانیدن؛ جنبیدن؛ لرزاندن؛ لرزیدن؛ متزلزل کردن؛ متزلزل شدن؛ مرتعش کردن؛ مرتعش شدن؛ سست کردن؛ سست شدن	shake تکان، جنبش، لرز، لرزه، لرزش shaker تکان دهنده؛ تکان خورنده؛ ... پاش salt shaker نمک پاش	shaky لرزان؛ لق، شل؛ متزلزل، سست؛ عصبی، آشفتنه، نگران؛ غیر قابل اطمینان، مشکوک؛ غیر مستند	shakily به طور لرزان و متزلزل

		<p><i>shakedown</i> جای خواب موقت؛ اخاذی؛ آخرین مرحله آزمایش هواپیما و کشتی</p> <p><i>shakeout</i> هر کاهش قیمتی که موجب خارج شدن از چرخه اقتصاد شود.</p> <p><i>shakeup</i> تجدید سازمان، نوسازمانی</p>		
158	<p><i>sign</i> امضا کردن؛ قراردادی را امضا کردن؛ رسماً مسئولیتی را پذیرفتن</p> <p><i>sign in</i> به هنگام آمدن امضا کردن</p> <p><i>sign out</i> به هنگام رفتن امضا کردن</p> <p><i>sign off</i> پایان برنامه را اعلام کردن</p> <p><i>signal</i> علامت دادن، اشاره کردن، مخابره کردن</p> <p><i>signalize</i> چشمگیر کردن، قابل توجه کردن؛ علامت دادن؛ اعلام کردن؛ خبر دادن</p> <p><i>signify</i></p>	<p><i>sign</i> نشان، علامت، نماد؛ نشانه، نمایه؛ ایما، اشاره؛ رد پا، جا پا؛ علامت، تابلو (راهنمایی و رانندگی)</p> <p><i>signer/signatory</i> امضا کننده، علامت دهنده</p> <p><i>signature</i> امضا</p> <p><i>signal</i> علامت، نشان؛ راهنما، اخطار؛ مخابره</p> <p><i>signboard</i> تابلو، سر درب، اعلان، آگهی</p> <p><i>signet</i> مهر امضا، خاتم</p> <p><i>significance</i> اهمیت؛ معنی، فحوا، مفهوم</p> <p><i>signification</i> معنی، مفهوم؛ نشان، علامت، دلالت</p>	<p><i>signally</i> به طور چشمگیری، به وضوح</p> <p><i>significantly</i> به طور چشمگیری</p> <p><i>significant</i> مهم؛ معنی دار، پرمعنی</p>	<p><i>signal</i> برجسته، سرآمد، چشمگیر، قابل توجه</p>
159	<p><i>slum</i> از محله زاغه نشین بازدید کردن</p>	<p><i>slum</i> محله زاغه نشین یا فقیر نشین</p>	<p><i>slummy</i> فقیر نشین</p>	
160	<p><i>smile</i> لبخند زدن، تبسم کردن؛ بالبخند گفتن یا پذیرفتن؛ تایید کردن؛ استهزا کردن، مسخره کردن</p>	<p><i>smile</i> لبخند، تبسم، شکرخند</p>	<p><i>smilingly</i></p>	
161	<p><i>smooth</i> صاف کردن، هموار کردن، صیقلی کردن؛ بکناخت کردن؛ سلیس کردن، روان کردن</p>	<p><i>smoothness</i> نرمی، ملایمت، آرامی</p> <p><i>smoothie</i> مرد چرب زبان</p>	<p><i>smooth</i> صاف، هموار، بی چین و چروک؛ نرم، لطیف؛ صیقلی، بکناخت، بکناخت؛ سلیس، روان؛ آرام، بی تکان؛ بی درد سر، بی دغدغه</p> <p><i>smooth-tongued</i> چرب زبان، چاپلوس، زبان باز</p>	<p><i>smoothly</i> به آرامی</p>
162	<p><i>socialize</i></p>	<p><i>sociability</i> خوش مشربی، مردم آمیزی</p> <p><i>socialism</i> سوسیالیسم، جامعه گرایی</p> <p><i>socialist</i> سوسیالیست، جامعه گرا</p> <p><i>socialite</i> متمول، معاشر</p> <p><i>socialization</i></p>	<p><i>sociable</i> اجتماعی، معاشرتی، مردم آمیز، خوش مشرب؛ خونگرم، دوستانه، مهربان</p> <p><i>social</i> اجتماعی</p> <p><i>socialistic</i> سوسیالیستی، جامعه گرایی</p>	<p><i>sociably</i> با خوش مشربی</p> <p><i>socially</i> از نظر اجتماعی</p>

	<p>سوسیاالیستی سازی؛ معاشرت سوسیاالیستی کردن؛ معاشرت کردن؛ اجتماعی کردن</p> <p><i>society</i> جامعه</p> <p><i>sociology</i> جامعه شناسی</p> <p><i>sociologist</i> جامعه شناس</p> <p><i>sociopath</i> جامعه گریز، جامعه ستیز</p>	<p><i>sociological</i> جامعه شناسانه</p> <p><i>sociologically</i> از نظر جامعه شناسی</p>	
163	<p><i>speech</i> سخن، گفتار؛ سخنرانی، تکلم، نطق</p> <p><i>speech synthesizer</i> تجزیه تحلیل کننده گفتار</p> <p><i>speech therapy</i> گفتار درمانی</p>	<p><i>speechless</i> بی کلام، بی زبان، زبان بسته</p>	
164	<p><i>stamp</i> تمبر زدن؛ باسمه زدن، نقش انداختن؛ مهر زدن، چاپ کردن؛ لگد زدن، پای کوبیدن</p> <p><i>stamp out</i> زیر لگد خاموش کردن، لگدمال کردن؛ سرکوب کردن، فرو نشاندن</p>	<p><i>stamp</i> تمبر؛ باسمه، نقش، اثر؛ مهر، چاپ؛ لگد، پایکوبی؛ تخمناک، کلوخ بند</p>	
165	<p><i>state</i> اظهار داشتن، بیان کردن، تشریح کردن، مطرح کردن؛ معین کردن، تعیین کردن</p>	<p><i>state</i> حکومت، دولت، کشور، ایالت؛ وضع، حالت، شرایط</p>	<p><i>stated</i> معین، مقرر</p>
166	<p><i>statement</i> اظهار؛ بیان؛ اظهاریه؛ بیانیه؛ اعلامیه؛ صورت وضعیت</p> <p><i>statelessness</i> بی وقاری، بی شکوهی، بی تابعیتی</p> <p><i>stateliness</i> جلال، شکوهمندی</p>	<p><i>stateless</i> بی وقار، بی شکوه، بی دولت، بی وطن، بی تابعیت</p> <p><i>stately</i> باوقار، با شکوه، شکوهمند، مجال</p>	
167	<p><i>store</i> انبار کردن؛ ذخیره کردن؛ اندوختن</p> <p><i>storage</i> ذخیره سازی</p>	<p><i>store</i> انبار، مخزن؛ ذخیره، اندوخته؛ مغازه، دکان، فروشگاه</p>	
168	<p><i>stretch</i> دراز کردن، کش دادن؛ کشیدن؛ امتداد دادن؛ بسط دادن؛ منبسط کردن؛ دراز شدن، کش آمدن؛ گشاد شدن</p> <p><i>stretcher</i> کش آور؛ گشاد کننده؛ برانکار</p>	<p><i>stretch</i> کشش، کش و قوس؛ بسط؛ ارتجاع؛ قطعه (زمین)؛ اتساع؛ کوشش؛ خط ممتد؛ دوره، مدت</p> <p><i>stretchy</i> کشسان؛ کشدار</p> <p><i>stretchable</i> کش دادنی؛ گشاد شدنی</p>	
169	<p><i>suffer</i> رنج بردن، رنج کشیدن؛ متحمل شدن، دستخوش تغییر شدن؛ تحمل کردن، تاب آوردن</p>	<p><i>suffering</i> رنج، درد؛ صدمه، آسیب؛ مصیبت</p>	

	<i>sufferer</i> رنجبر	<i>sufferance</i> تاب و تحمل؛ اجازه، رخصت، گذشت، اغماض		
170	summarize خلاصه کردن	<i>summary</i> خلاصه	<i>summary</i> مختصر	<i>summarily</i> مختصراً
171	<i>super-</i> فوق، مافوق؛ زبر، بالا، رو؛ آبر، برتر؛ بزرگ، کلان؛ بیش، افزون؛ اضافه، زیاد	<i>superior</i> مافوق، رئیس؛ ارشد، سرور؛ سرپرست، مرشد، شیخ، مولا	<i>superb</i> عالی، فرمند، تراز اول، درجه یک؛ ارجمند، شریف؛ شکوهمند، باعظمت	<i>superbly</i> به طور عالی، شکوهمندانه
	<i>superiority</i> برتری، رجحان، ارجحیت، تقدم، اولویت، مهتری، تفوق	<i>superior</i> مافوق، رئیس؛ ارشد، سرور؛ سرپرست، مرشد، شیخ، مولا	<i>superior</i> بالا تر، بلندتر، برتر، فراز تر؛ فوقانی؛ فوق العاده؛ عالی، ممتاز؛ والا، والامقام، افضل، ارجمند	<i>superlative</i> بسیار عالی
		<i>supernal</i> آسمانی، علوی، عرشی، الهی	<i>superlative</i> عالی، عالی ترین، فوق العاده	
172	support پشتیبانی کردن، حمایت کردن؛ تقویت کردن؛ تأیید کردن؛ اثبات کردن؛ تحمل کردن	<i>support</i> پشتیبانی، حمایت؛ تقویت	<i>supporting</i> فرعی، کمکی	
		<i>supporter</i> فرد یا شرکت پشتیبان یا حامی	<i>supportive</i> پشتیبان، حامی	
173	survive جان سالم به در بردن، سالم ماندن، زنده ماندن، باز ماندن؛ بقا یافتن؛ پایستن؛ به جا ماندن؛ دوام آوردن	<i>survival</i> بقا، پابندگی، بازمانی، ماندگاری	<i>survivable</i> قابل بقا، پایدار، پایند پذیر	
	<i>surviver</i> بازمانده	<i>survive</i> بقا یافتن؛ پایستن؛ به جا ماندن؛ دوام آوردن		
	tap آهسته زدن	<i>tap</i> ضربه آهسته، صدای درب		
174	<i>tech-</i> فن	<i>technicality</i> فن آوری	<i>technical</i> فنی، فن آورانه	<i>technically</i> از نظر فنی
		<i>technician</i> تکنیسین، کاردان فنی		
		<i>technique</i> تکنیک، شیوه، روش؛ کاردانی، مهارت		
		<i>technocracy</i> فن سالاری		
		<i>technocrate</i> فن سالار		
		<i>technology</i> تکنولوژی، فن آوری	<i>technological</i> فن آورانه	<i>technologically</i> از نظر فن آوری
		<i>technologist</i> تکنولوژیست، فن آور		
175		<i>thick</i> کلفتی، ضمانت	<i>thick</i> کلفت، ضخیم	<i>thickly</i> به طور ضخیمی
176	tin قلع اندود کردن، سفید کردن؛ کنسرو کردن؛ قوطی حلبی درست	<i>tin</i> قلع؛ قوطی حلبی؛ قوطی کنسرو	<i>tinny</i> قلعی، قلع دار؛ بدصدا، توخالی	

	کردن	<i>tinman</i>	حلی ساز	
		<i>tin-plate</i>	ورق حلی	
177	<i>toe</i>	<i>toe</i>	<i>toed</i>	انگشتی
	با انگشت پا یا پنجه پا زدن، تپا زدن؛ نوک پا رفتن؛ سر پنجه ایستادن		انگشت پا	
178	<i>tone</i>	<i>tone</i>	<i>toneless</i>	<i>tonelessly</i>
	به آهنگ مطلوب کردن؛ کوک کردن، ملایم کردن، تعدیل کردن؛ ملایم شدن، تعدیل شدن	آهنگ، لحن، نواخت؛ پرده صوتی؛ ته رنگ؛ سایه روشن؛ حالت، روحیه	بی روح، بی حال	با لحن سردی، با بی اشتیاقی
179	<i>tool</i>	<i>tool</i>		
	مجهز به ابزار کردن؛ زرکوب کردن	ابزار، افزار		
180	<i>trade</i>	<i>trade</i>		
	بازرگانی کردن، تجارت کردن؛ داد و ستد کردن، معامله کردن؛ مبادله کردن، معاوضه کردن؛ دستفروشی کردن	بازرگانی، تجارت؛ کسب، کاسبی؛ خرید و فروش، داد و ستد، معامله؛ مبادله، معاوضه؛ دستفروشی حرفه، پیشه، کار؛ صنف، اتحادیه، راسته		
		<i>trader</i>	بازرگان، تاجر، سوداگر	
		<i>tradesman</i>	کاسب، دکان دار	
		<i>tradespeople/tradesfolk</i>	کسبه، دکان داران	
181	<i>train</i>	<i>train</i>		
	تربیت کردن، تعلیم دادن، آموزش دادن؛ تربیت شدن، تعلیم شدن، آموزش یافتن؛ نشانه گرفتن	دنبال، دنباله، زنجیر، رشته، قطار، سلسله، ردیف، رج؛ قطار راه آهن، ترن		
		<i>trainee</i>	کارآموز، کارورز	
		<i>trainer</i>	تعلیم دهنده، تربیت کننده (حیوانات)، مربی	
		<i>training</i>	تعلیم، کارآموزی	
		<i>trainman</i>	کارگر راه آهن، کارگر قطار	
182	<i>transfer</i>	<i>transfer</i>	<i>transferable</i>	قابل انتقال
	انتقال دادن، منتقل کردن، جابجا کردن؛ انتقال مالکیت دادن، واگذار کردن؛ انتقال یافتن، منتقل شدن، جابجا شدن	انتقال، جابجایی		
		<i>transference</i>	انتقال، تراگشت	
183	<i>trap</i>	<i>trap</i>		
	به دام انداختن، به تله انداختن؛ گیر انداختن؛ نگه داشتن؛ به دام افتادن، به تله افتادن	دام، تله؛ حقه، کلک، نیرنگ، ترفند		
184	<i>trash</i>	<i>trash</i>	<i>trashy</i>	پاوه، مزخرف، چرند، چرت و پرت، بی ارزش، مهمل
	در هم ریختن؛ تخریب کردن؛ توهین کردن؛ تنقید کردن	آشغال، زباله		
185	<i>trouble</i>	<i>trouble</i>	<i>troublesome</i>	1 پر زحمت؛ پردردسر
	زحمت دادن؛ آشفتن؛ زحمت	زحمت؛ دردسر؛ رنجوری؛ اغتشاش		

186	<p><i>uni-</i> یک، تک-</p> <p><i>unicameral</i> تک پارلمانی</p> <p><i>unicellular</i> تک سلولی</p> <p><i>unicorn</i> تک شاخ</p> <p><i>unicycle</i> یک چرخه</p> <p>uniform یک شکل کردن، یک دست کردن</p> <p><i>uniform</i> یونیفرم، لباس یک شکل</p> <p><i>uniformity</i> یک شکلی</p> <p><i>unilateralism</i> یک جانبه گرایی</p> <p><i>uniqueness</i> یکتایی</p> <p>unify متحد کردن، یگانه کردن، همدمت کردن؛ متحد شدن، یگانه شدن، همدمت شدن</p> <p><i>unification</i> اتحاد، وحدت، یگانگی، یکپارچگی</p> <p>union اتحاد، وحدت، یگانگی، همبستگی؛ اتحادیه، انجمن، باشگاه؛ وصلت، ازدواج، زناشویی؛ موافقت؛ مهر ماسوره</p> <p><i>unionism</i> اتحادیه گرایی</p> <p><i>unionist</i> اتحادیه گرا</p> <p>unionize به شکل اتحادیه در آوردن؛ در اتحادیه عضو شدن</p> <p>unite متحد کردن، یکی کردن، هم پیوند کردن؛ متحد شدن، یکی شدن، هم پیوند شدن</p> <p>unitize یگانه کردن، یکتا کردن، همبسته کردن</p>	<p><i>uniform</i> یونیفرم، لباس یک شکل</p> <p><i>unilateral</i> یک جانبه، یک طرفه</p> <p><i>unique</i> تک، یکتا، یگانه</p> <p><i>unifiable</i> وحدت پذیر</p> <p><i>united</i> متحد، یگانه، همبسته</p>	<p><i>uniformly</i> به طور یک شکلی</p> <p><i>unilaterally</i> به طور یک جانبه</p> <p><i>uniquely</i> منحصرأ، یگانه وار</p>
187	<p><i>urbanity</i> شهر نشینی</p> <p>urbanize شهری کردن؛ شهر نشین کردن</p>	<p><i>urban</i> شهری، مدنی</p> <p><i>urban sprawl</i> گسترش بی رویه ی شهری</p> <p><i>urbanized</i> شهر نشین (شده)، شهری (شده)</p>	
188	<p>vacate تهی کردن، خالی کردن، تخلیه کردن؛ رها کردن (شغل)، ترک کردن؛ کناره گیری کردن از (منصب)؛ لغو کردن، ملغی کردن</p> <p>vacation تعطیلات خود را گذراندن؛</p>	<p><i>vacancy</i> جای خالی؛ پست بلامتصدی؛ بیکاری</p> <p>vacation تعطیل، تعطیلی؛ مرخصی</p>	<p><i>vacant</i> تهی، خالی؛ فارغ، آزاد، بی کار؛ بی علاقه، بی حال؛ ابله، بی خرد، تهی مغز</p> <p><i>vacantly</i> به طور آزادی</p>

	<p>ترک کردن؛ مرخصی رفتن</p> <p><i>vacuity</i></p> <p>خلا؛ پوکی، پوچی؛ تهی مغزی</p> <p><i>vacuum</i></p> <p>خلا ایجاد کردن؛ تمیز کردن؛ جارو برقی کشیدن</p> <p><i>vacuum cleaner</i></p> <p>جارو برقی</p>	<p><i>vacuous</i></p> <p>تهی، خالی؛ پوک، پوچ؛ بی خردانه</p>	<p><i>vacuous</i></p> <p>به طور پوچی</p>
189	<p><i>vary</i></p> <p>تغییر دادن؛ عوض کردن، متفاوت کردن، دگرگون کردن، متنوع ساختن، تنوع دادن به؛ تغییر یافتن، عوض شدن، متفاوت شدن، دگرگون شدن، متنوع شدن</p> <p><i>variability</i></p> <p>تغییر پذیری</p> <p><i>variableness</i></p> <p>تغییر پذیری</p> <p><i>variance</i></p> <p>واریانس، اختلاف؛ تفاوت؛ تضاد؛ تباین؛ ناهمگونی، ناهمسانی، ناجوری</p> <p><i>variant</i></p> <p>گونه، دیس، صورت، شکل؛ نسخه بدل</p> <p><i>variation</i></p> <p>تغییر، تنوع، تفاوت، گوناگونی</p> <p><i>variegated</i></p> <p>رنگارنگ کردن</p> <p><i>variety</i></p> <p>تنوع؛ نوع، قسم، گونه، جور</p>	<p><i>variable</i></p> <p>(عامل) متغیر (در ریاضی)</p> <p><i>variable</i></p> <p>متغیر، تغییر پذیر</p> <p><i>variant</i></p> <p>متنوع؛ گوناگون؛ مختلف؛ متفاوت؛ مغایر؛</p> <p><i>varicose</i></p> <p>گشاد شده</p> <p><i>varied</i></p> <p>تغییر یافته، عوض شده، متفاوت شده، دگرگون شده، متنوع شده</p> <p><i>various</i></p> <p>متنوع؛ گوناگون؛ متعدد</p>	<p><i>variably</i></p> <p>به طور متغیری</p> <p><i>variously</i></p> <p>به طور متنوعی</p>
190	<p><i>vehicle</i></p> <p>وسیله نقلیه</p>	<p><i>vehicular</i></p> <p>نقلیه ای</p>	
191	<p><i>volume</i></p> <p>حجم، گنج، گنجایش، بلندی صدا؛ جلد، مجلد</p>	<p><i>voluminous</i></p> <p>حجیم؛ کثیرالتالیف</p>	<p><i>voluminously</i></p> <p>به طور حجیمی</p>
192	<p><i>volunteer</i></p> <p>داوطلب شدن، خواستار شدن؛ داوطلبانه گفتن، داوطلبانه عرضه داشتن، ارزانی داشتن</p>	<p><i>volunteer</i></p> <p>داوطلب</p> <p>داوطلبانه، اختیاری؛ عمدی، تعمدی، خود خواسته</p> <p><i>voluntary</i></p> <p>داوطلب، خواستار</p>	<p><i>voluntarily</i></p> <p>به طور داوطلبانه</p>
193	<p><i>waste</i></p> <p>تلف کردن، ضایع کردن، هززدادن، به تحلیل بردن، حرام کردن، اسراف کردن؛ تلف شدن، ضایع شدن، هززدادن</p> <p><i>wastefulness</i></p> <p>اسراف؛ ولخرجی</p> <p><i>waster</i></p> <p>آدم ولخرج و مسرف</p>	<p><i>waste</i></p> <p>تلف، اتلاف؛ هز؛ بایر؛ بیکاری</p> <p><i>wasteful</i></p> <p>مسرف، ولخرج؛ اسرافکارانه</p>	<p><i>wastefully</i></p> <p>به طور اسرافکارانه</p>
194	<p><i>web</i></p> <p>در هم تندن، هم بافت کردن؛ با تار پوشاندن؛ بافتن؛ پرده دار</p>	<p><i>web</i></p> <p>تار (عکبوت)، تله، دام، شبکه؛ پارچه، منسوج؛ پرده</p>	

	کردن؛ در تله انداختن		
195	<i>will</i>	<i>will</i>	
	عزم کردن، اراده کردن؛ خواستن، خواستار شدن؛ میل کردن، تمایل داشتن	عزم، اراده؛ اشتیاق، رغبت؛ خواست، خواسته؛ میل، تمایل؛ وصیت، وصیت نامه	
	<i>willfulness</i>	<i>willful</i>	<i>willfully</i>
	تعمد؛ خودسردی، خیره سری، لجاجت	عمدی، تعمدی، ارادی؛ خودکامه، خودسر، خیره سر، لجوج	عمداً، تعمداً؛ خودسرانه
	<i>willingness</i>	<i>willing</i>	<i>willingly</i>
	اشتیاق، رغبت، تمایل	مایل، تمایل، مشتاق، راغب، خواستار، خواهان	با اشتیاق، بارغبت

	Verb	Noun	Adjective	Adverb
1	دسترسی داشتن	دسترسی، دستیابی؛ اجازه (دخول) دستیابی؛ جلوس (در سلطنت)؛ ابتلا (به بیماری) دسترسی، (امکان) نزدیکی؛ فهم پذیری شریک جرم، معاون جرم، همدست	قابل دسترس، در دسترس	به طور قابل دسترسی
2	خود دادن، عادت دادن	شخص معتاد اعتیاد	اعتیاد آور معتاد	
3		تمرینات هوازی	هوازی غیر هوازی	به طور هوازی
4		کشاورزی، فلاحت، زراعت کشاورز	فلاحتی، زراعتی	از نظر کشاورزی
5	رنج دادن، اذیت کردن، آزار دادن، مزاحم شدن، سر به سر کسی گذاشتن، ناراحت کردن، کفری کردن	رنجش، اذیت، آزار، مزاحمت، ناراحتی	رنجیده، ناراحت شده رنج آور، آزار دهنده، ناراحت کننده	به طور آزار دهنده ای
6	شاگردی کردن	شاگرد، نوآموز، کارآموز شاگردی		
7		دست ساز، مصنوع زبردستی، تردستی، هنرمندی؛ ترفند، حقه، نیرنگ استادکار، هنرمند، هنرور، صنعتکار؛ مخترع، نوآور، ابداع گر مصنوعاتی	دست ساز، مصنوعی، ساختگی؛ تصنعی، وانمودی، متظاهرانه	به طور مصنوعی
8		(زیبایی) صنعتی صنعت گر، افزارمند ستاره بینی، طالع بینی ستاره بین، طالع بین فضانورد علم فضانوردی ستاره شناسی، هینت، نجوم ستاره شناس، منجم	ستاره بینانه، طالع بینانه نجومی؛ بسیار زیاد	به طور نجومی
9		اتمسفر، جو؛ محیط	اتمسفری، جوّی	از نظر اتمسفری، از نظر جوّی
10	مستمع آزاد بودن؛ حسابرسی شدن	شنوندگان، مخاطبان، حضار؛ اجازه حضور شنودپذیری شنودشناسی شنودشناس شنوایی سنج حسابرسی، ممیزی شنونده؛ حسابرس، ممیز آزمون هنر نالار سخنرانی، شنودگاه	سمعی، شنودی؛ صوتی، صدایی، آوایی، شنیداری شنوایی، سمعی، شنودی	
11		آگاهی، اطلاع	آگاه، مطلع، بااطلاع، باخبر، ملفت	
12	همتراز کردن، هم وزن کردن؛ متعادل کردن، موازنه کردن، بالانس کردن؛ متعادل بودن	ترازو، میزان؛ توازن، تعادل؛ تراز؛ موازنه؛ موجودی	متعادل	
13	خم کردن، کج کردن، دولا کردن؛ خم شدن، کج شدن، دولا شدن	خم، خمیدگی، زانو، پیچ، انحناء	پرپیچ و خم	

		قابل خمیدگی، قابل انعطاف	
		جلسه مشروب خواری	
14	دوچرخه سواری کردن	دوچرخه دوچرخه سوار	
15		ذره، خرده، کمی، قدری بیت (کوچکترین واحد اطلاعات کامپیوتر)	کم، کوچک، ناچیز
16	خونی کردن، خون آلود کردن	خون ؛ شیره؛ نسب خونین بارگی	خونی، خونین؛ خونخوار؛ سخت
	خونریزی کردن؛ خونریزی داشتن؛ رگ زدن	فقدان خونریزی	بدون خونریزی؛ بی خون؛ کم خون، بی بنیه، بی رمق؛ بی عاطفه
17		بدن، تن، تنه، جثه؛ بدنه، جسم؛ جسد	جسمانی، نفسانی
18	از استخوان پاک کردن	استخوان	استخوانی؛ پر استخوان بی استخوان بی استخوان شده
19	مغز کسی را متلاشی کردن	مغز ، مخ، کله؛ هوش	بی مغز، بی مخ، بی کله؛ احمق کله پر، زیرک؛ باهوش
20		آجر سقط، پاره آجر آجرپز بنا	
21	آرام کردن، تسکین دادن آرام شدن	آرامش داروی آرام بخش آرامش	به آرامی آرام، ساکت آرام بخش
22		واحد سنجس گرما، کالری	پر کالری، گرمازا
23	بردن، بدوش گرفتن، حمل کردن؛ منتقل کردن؛ رساندن؛ رسانا بودن	حمل و نقل، ترابری؛ طرز ایستادن؛ کالسکه بچه حمل کننده، نقاله؛ نامه بر، قاصد؛ حامل، مکاری؛ ترک بند	
24	باعث شدن، سبب شدن، موجب شدن، به بار آوردن	علت، دلیل، باعث، سبب، موجب، مایه	علی، سببی بی علت، بی سبب، بی دلیل
25	فرو ریختن؛ خراب شدن؛ خراب کردن	غار حفره، گودال فروریزی غار بزرگ، کهف	غار مانند
26		محبت الهی، خیر، نیکی، احسان؛ نیک اندیشی، نیک خواهی؛ رحمت، چشم پوشی، اغماض؛ سخاوت، بخشندگی، دستگیری؛ صدقه، اعانه، خیرات، میراث؛ موسسه خیریه، بنیاد نیکو کاری	خیر خواه، خیر، دستگیر؛ بخشنده، رحمان، کریم، سخاوتمند؛ بخشاینده، رحیم، باگذشت؛ خیریه ای
27	گپ زدن، صحبت دوستانه کردن تند تند و پی در پی صحبت کردن، وَرّاجی کردن	گپ، صحبت دوستانه؛ درد دل؛ اختلاط صحبت تند، وَرّاجی آدم پرچانه، وَرّاج پر حرفی، پرچانگی، وَرّاجی	پر حرف؛ پرچانه، وَرّاج اقلیمی
28		اقلیم اقلیم شناسی	
29		کلینیک، درمانگاه؛ آموزش بالینی (فشرده) پزشک بالینی	درمانگاهی؛ بالینی از نظر بالینی
30	ترکیب کردن، همبست کردن، توام کردن، تلفیق کردن، ادغام کردن، آمیختن؛ ترکیب شدن، همبست شدن، توام شدن،	ماشین کمباین کشاورزی؛ ائتلاف، اتحادیه	

	تلفیق شدن، ادغام شدن	ترکیب کننده، آمیزنده ترکیب، آمیزه، مخلوط؛ انتلاف، اتحادیه، تلفیق؛ قفل رمزدار	
31		کمدی، طنز (آقای) هنرپیشه کمدی (خانم) هنرپیشه کمدی	طنزی، خنده دار
32	صمیمانه گفتگو کردن؛ راز دل گفتن؛ راز و نیاز کردن	خانه اشتراکی، جمعیت اشتراکی اشتراک؛ مالکیت اشتراکی کمونیسم کمونیست اجتماع، جامعه سرایت پذیری، انتقال پذیری	(بیماری) مسری، ساری، واگیر، واگیردار؛ (اندیشه) سرایت پذیر، انتقال پذیر، گفتنی
	سرایت دادن، رساندن، منتقل شدن، انتقال دادن، مخابره کردن؛ آگاهانیدن، مطلع کردن؛ رابطه برقرار کردن، ارتباط داشتن؛ گفت و شنود کردن، بیان کردن	رساننده، بیانگر ارتباط، رابطه، رسانگری، مبادله، تبادل، مکاتبه، مخابره؛ خبر، اطلاع، آگاه سازی؛ وسیله ارتباطی (مانند تلفن، تلگراف، رادیو، تلویزیون، ...)	بیانگر، خوش بیان
33	پیچیده کردن، بغرنج کردن، وخیم کردن، دشوار کردن، مشکل کردن پیچیده شدن، بغرنج شدن، وخیم شدن، دشوار شدن، مشکل شدن	مجتمع، مجموعه؛ عقده پیچیدگی، بغرنجی، وخامت، دشواری، اشکال	پیچیده؛ بغرنج پیچیده (شده)؛ بغرنج (شده)
34	تمرکز کردن؛ متمرکز کردن؛ غلیظ کردن؛ متمرکز شدن؛ غلیظ شدن	تمرکز؛ چگال سازی	به طور متحدالمرکزی متحدالمرکز
35	مربوط بودن به، راجع بودن به	ربط، دخل؛ امر، بابت؛ توجه، علاقه؛ نگرانی، دلواپسی؛ شرکت، بنگاه	با نگرانی، با دلواپسی ذینفع، ذیعلاقه؛ مربوط، مربوطه؛ نگران، دلواپس در رابطه با، درباره، در مورد، با توجه به
36	مشروط کردن، شرطی کردن، مقید کردن	شرط، حالت، وضع (ماده ی حالت دهنده ی مو)	به طور مشروط شرطی مشروط
37	محرمانه گفتن؛ اعتماد داشتن به	محرم راز اعتماد، اطمینان؛ رازداری	مطمئنانه، با اطمینان، با اعتماد مطمئن، خاطر جمع؛ دارای اعتماد به نفس
38	ساختن، بنا کردن، احداث کردن	ساختمان، بنا؛ ساختمانی، بنایی؛ ساختار؛ ترکیب؛ تفسیر (فرد) سازنده، بنا کننده	به طور محرمانه ای محرمانه، سری ساختاری، ترکیبی سازنده، سازا؛ ساختمانی
39	تماس گرفتن با	تماس، اتصال، ارتباط؛ رابطه، آشنا، پارتی	
40	گردآمدن، جلسه کردن؛ گردآوردن، تشکیل دادن، فرا خواندن	صومعه، خانگاه، دیر گردهم آبی مذهبی	

	<p>کنوانسیون، اجلاس، کنگره، گردهمایی، همایش، نشست؛ توافق نامه، پیمان، میثاق؛ عرف، سنت، آداب و رسوم</p>	<p>عرفی، سنتی، متداول، معمول، متعارف</p>	<p>به طور عرفی، به طور سنتی</p>	
	<p>عرفی کردن، متعارف کردن، سنتی کردن</p>	<p>عرف گرایی، سنت گرایی</p>		
41	<p>هسته در آوردن</p>	<p>درون، درونگاه؛ مرکز، میانگاه؛ هسته، دانه، تخم میوه؛ لُب، مغز، جوهر، اصل</p>		
42	<p>لایه بستن؛ پوسته دار شدن</p>	<p>پوست، پوسته، رویه؛ قشر، جرم</p>	<p>پوستی، پوست دار</p>	
43		<p>استوانه، سیلندر؛ کپسول؛ گردونه</p>	<p>استوانه ای</p>	
44	<p>آسیب زدن، صدمه ردن، لطمه زدن</p>	<p>آسیب، صدمه، لطمه، گزند؛ زیان، خسارت؛ وجه الخساره، تاوان، غرامت</p>	<p>آسیب پذیر، صدمه پذیر</p>	
45	<p>تعریف کردن</p>	<p>تعریف؛ تشریح، بیان قطعیّت؛ وضوح</p>	<p>معین، قطعی؛ معلوم، واضح قطعی؛ برآ؛ سرنوشت ساز؛ بی چون و چرا</p>	<p>قطعاً، به طور قطعی به طور قطع، مسلماً</p>
46	<p>خانه دوست کردن؛ اهلی کردن، رام کردن</p>	<p>خانه زیستی</p>	<p>خانگی؛ داخلی، درونی؛ وطنی، میهنی؛ اهلی، رام اهلی شده، رام شده</p>	<p>از نظر خانگی؛ داخله</p>
47		<p>انبوهی، تراکم، غلظت</p>	<p>انبوه، پرپشت، متراکم؛ غلیظ؛ مایه دار؛ کندهن، کودن، خنگ، خرفت، دیرفهم</p>	<p>به طور انبوهی</p>
		<p>چگالی، تراکم، غلظت؛ کندهنی، کودنی، خنگی، خرفتی</p>		
48	<p>رشد یافتن، توسعه یافتن، گسترش یافتن، بهبود یافتن، پیشرفت کردن؛ رشد دادن، توسعه دادن، گسترش دادن، بهبود دادن</p>	<p>رشد، نمو، توسعه، گسترش، بهبود، پیشرفت؛ پیش آمد، رویداد، رخداد</p>	<p>توسعه ای، گسترشی، پیشرفتی</p>	
		<p>گسترش گر، توسعه دهنده؛ بیساز و بفروش</p>		
49	<p>اختصاص دادن، کنار گذاشتن، وقف کردن، فدا کردن</p>	<p>فدایی، پیش مرگ، جانباز اختصاص، کنارگذاری، وقف سازی؛ فداکاری، از خودگذشتگی، پاکبازی، جانفشانی، جانسپاری؛ پارسایی، زهد، ایمان</p>	<p>فداکار، وفادار، صدیق، صادق</p>	<p>با فداکاری، از دل و جان</p>
50	<p>هضم کردن؛ هضم شدن؛ خلاصه کردن؛ خلاصه شدن</p>	<p>خلاصه</p>	<p>قابل هضم</p>	
		<p>هضم، هاضمه، گوارش</p>	<p>هاضم، گوارشی</p>	
51	<p>انضباط دادن، منضبط کردن؛ ادب کردن، تنبیه کردن، گوشمالی دادن</p>	<p>نظم و ترتیب، انضباط؛ مقررات، دستورالعمل ها؛ رشته تحصیلی یا پژوهشی؛ تنبیه، گوشمالی</p>	<p>انضباطی</p>	
		<p>اهل انضباط، سخت گیر</p>	<p>منضبط</p>	
52		<p>ناخوشی، ناراحتی</p>	<p>ناخوش؛ معیوب</p>	
53	<p>مقدر کردن، مقدر شدن؛ سرنوشت شدن؛ تخصیص دادن، اختصاص دادن، کنار گذاشتن، معین کردن، در نظر گرفتن</p>	<p>مقصد، پایانه، پایانگاه، سرمنزل؛ سرنوشت، عاقبت؛ غایت، منظور، هدف</p>		
		<p>سرنوشت، تقدیر، قضا و قدر، قسمت</p>		
54	<p>حواس کسی را پرت کردن؛ توجه کسی را منحرف کردن؛ گیج کردن، پریشان کردن</p>	<p>حواس پرتی؛ شوریدگی، اشتفتگی، پریشانی</p>	<p>حواس پرت کننده</p>	
			<p>حواس پرت؛ شوریده</p>	<p>با حواس پرتی</p>
55	<p>سند ارائه کردن، با سند اثبات کردن؛</p>	<p>سند، مدرک</p>		

	اسنادی، مستند، مدلل، موثق	اسنادی، مستند، مدلل، موثق	اسنادی، مستند، مدلل، موثق
	اقتصادی	اقتصادی	اقتصادی
56	مقرون به صرفه	مقرون به صرفه	از نظر اقتصادی؛ مقرون به صرفه ای
	اقتصاد دان	اقتصاد دان	اقتصاد دان
	مقتصد، فرد صرفه جو	مقتصد، فرد صرفه جو	مقتصد، فرد صرفه جو
57	باکفایت، بالیاقت، باعرضه؛	باکفایت، بالیاقت، باعرضه؛	به طور شایسته ای
	پربازده، کارا	پربازده، کارا	پربازده، کارا
58	برقی، الکتریکی	برقی، الکتریکی	به طور الکتریکی
	برقی	برقی	برقی
	برق، الکتریسیته	برق، الکتریسیته	برق، الکتریسیته
	برق-	برق-	برق-
59	عنصری؛ اولیه، ابتدایی،	عنصری؛ اولیه، ابتدایی،	به طور اولیه ای
	آغازین؛ مقدماتی؛ اصلی، بنیادی	آغازین؛ مقدماتی؛ اصلی، بنیادی	آغازین؛ مقدماتی؛ اصلی، بنیادی
	اولیه؛ ابتدایی؛ آغازین؛	اولیه؛ ابتدایی؛ آغازین؛	اولیه؛ ابتدایی؛ آغازین؛
	مقدماتی؛ اصلی؛ اساسی؛ بنیادی	مقدماتی؛ اصلی؛ اساسی؛ بنیادی	مقدماتی؛ اصلی؛ اساسی؛ بنیادی
60	خجالت آور، شرم انگیز	خجالت آور، شرم انگیز	به طور شرم آوری
	شرم، شرمندگی، خجالت، کم رویی؛	شرم، شرمندگی، خجالت، کم رویی؛	شرم، شرمندگی، خجالت، کم رویی؛
	آشفتگی، دستپاچگی، سراسیمگی؛	آشفتگی، دستپاچگی، سراسیمگی؛	آشفتگی، دستپاچگی، سراسیمگی؛
	گرفتاری، اشکال؛	گرفتاری، اشکال؛	گرفتاری، اشکال؛
	گرفتاری، تنگدستی	گرفتاری، تنگدستی	گرفتاری، تنگدستی
61	خروج، ظهور	خروج، ظهور	خروج، ظهور
	اضطراری، فوریتی	اضطراری، فوریتی	اضطراری، فوریتی
62	تاکیدی، موکد	تاکیدی، موکد	اکیداً؛ به طور قاطع
	تاکید؛ پافشاری	تاکید؛ پافشاری	تاکید؛ پافشاری
63	پر انرژی، پرتلاش، پرتکاپو	پر انرژی، پرتلاش، پرتکاپو	با انرژی
	انرژی، نیرو، توان؛ توانمندی	انرژی، نیرو، توان؛ توانمندی	انرژی، نیرو، توان؛ توانمندی
	انرژی دهنده، توان بخش، نیروبخش	انرژی دهنده، توان بخش، نیروبخش	انرژی دهنده، توان بخش، نیروبخش
	انرژی دادن، توان بخشیدن، نیرومند کردن	انرژی دادن، توان بخشیدن، نیرومند کردن	انرژی دادن، توان بخشیدن، نیرومند کردن
64	زیست بومی	زیست بومی	از نظر زیست بومی
	حومه، توابع	حومه، توابع	حومه، توابع
	محیط، بوم، زیست بوم	محیط، بوم، زیست بوم	محیط، بوم، زیست بوم
	زیست بوم گرا	زیست بوم گرا	زیست بوم گرا
	زیست بوم گرایی	زیست بوم گرایی	زیست بوم گرایی
65	برآورد، تخمین، حدس	برآورد، تخمین، حدس	برآورد، تخمین، حدس
	برآورد کننده	برآورد کننده	برآورد کننده
	برآورد، تخمین، حدس، ارزیابی؛	برآورد، تخمین، حدس، ارزیابی؛	برآورد، تخمین، حدس، ارزیابی؛
	نظر، دید، بینش؛	نظر، دید، بینش؛	نظر، دید، بینش؛
	قدردانی	قدردانی	قدردانی
66	برتر، والا، ارجمند، عالی	برتر، والا، ارجمند، عالی	به طور عالی
	برتری، بهتری، تفوق، والایی،	برتری، بهتری، تفوق، والایی،	برتری، بهتری، تفوق، والایی،
	فضیلت، مزیت، ارجمندی، تعالی	فضیلت، مزیت، ارجمندی، تعالی	فضیلت، مزیت، ارجمندی، تعالی
	جناب، عالیجناب، جنابعالی؛	جناب، عالیجناب، جنابعالی؛	جناب، عالیجناب، جنابعالی؛
	سرکار علیه؛ حضرتعالی	سرکار علیه؛ حضرتعالی	سرکار علیه؛ حضرتعالی
67	جهان پژوهی، جهانگردی؛	جهان پژوهی، جهانگردی؛	جهان پژوهی، جهانگردی؛
	جستجو، اکتشاف؛	جستجو، اکتشاف؛	جستجو، اکتشاف؛
	بررسی، واررسی، بازرسی، معاینه	بررسی، واررسی، بازرسی، معاینه	بررسی، واررسی، بازرسی، معاینه
	جهانگرد، سیاح، جهان پژوه، کاشف	جهانگرد، سیاح، جهان پژوه، کاشف	جهانگرد، سیاح، جهان پژوه، کاشف
68	خاموش، اطفأ شده؛ غیر فعال، از بین رفته	خاموش، اطفأ شده؛ غیر فعال، از بین رفته	خاموش کردن، اطفأ کردن
	خاموشی، اطفأ؛	خاموشی، اطفأ؛	خاموشی، اطفأ؛
	نابودی، نیستی، انقراض	نابودی، نیستی، انقراض	نابودی، نیستی، انقراض
	خاموش کننده، اطفأ کننده؛	خاموش کننده، اطفأ کننده؛	خاموش کننده، اطفأ کننده؛
	کیسول آتش نشانی	کیسول آتش نشانی	کیسول آتش نشانی
69	زیادتی، اضافی؛ فوق العاده	زیادتی، اضافی؛ فوق العاده	به طور اضافی
	شدت، حدت؛	شدت، حدت؛	شدت، حدت؛
	افراط و تفریط؛	افراط و تفریط؛	افراط و تفریط؛
	(در ریاضیات) طرفین	(در ریاضیات) طرفین	(در ریاضیات) طرفین
	شدت، حدت؛	شدت، حدت؛	شدت، حدت؛
70	شدت، حدت؛	شدت، حدت؛	شدت، حدت؛

	افراط گرایی		
	نهایت، غایت؛ اوج؛ اکثریت		
71	نا کارآمد بودن؛ نا توان بودن؛ از کار افتادن؛ خراب شدن؛ کوتاهی کردن؛ قصور کردن؛ شکست خوردن، ناموفق شدن؛ قال گذاشتن؛ یاری نکردن	قصور؛ عجز؛ درماندگی؛ شکست؛ ورشکستگی؛ عیب و نقص، نقصان؛ فقدان	
72	فاکس کردن، نمابر کردن	فاکس، نمابر، دورنگار؛ دستگاه فاکس	فاکس شده
73	جنبه چیزی بودن	طرح صورت، سیما، چهره، رخسار؛ مشخصه، خصیصه، ویژگی، جنبه؛ برنامه اصلی، مقاله اصلی، فیلم اصلی	بی مشخصه
74	مال رسانی کردن، پول یابی کردن، سرمایه تهیه کردن، اعتبار فراهم کردن، بودجه تدارک دیدن	مالیه، امور مالی، دارایی؛ مالی شناسی	از نظر مالی مالی
		کارسنای امور مالی	
75	محکم کردن، مستحکم کردن، ثابت کردن؛ سفت شدن، سخت شدن، محکم شدن	استحکام، سفتی؛ استواری	به طور محکمی سفت، سخت، قرص؛ ثابت، استوار؛ محکم، مستحکم؛ راسخ؛ پایدار، بی تغییر؛ قاطع، قطعی
		شرکت تجاری، موسسه بازرگانی	
76	منقبض کردن؛ منقبض شدن؛ عضله گرفتن؛ باز و بسته کردن دست و پا	انقباض پذیری	به طور قابل انعطافی قابل انعطاف، انعطاف پذیر؛ قابل تغییر، تغییر پذیر
77	شناور بودن، شناور شدن، شناور ساختن	شناور	شناور، موج، متحرک
		خانه به دوش	
78	سیل آمدن؛ طغیان کردن	سیل، سیلاب، طوفان	
		نورافکن	
79	عقیم گذاشتن؛ نقش برآب کردن؛ خنثی کردن؛ بیهوده کردن	ورقه نازک فلزی؛ جلوه گر ساز	
80	پیش بینی کردن	پیش بینی	
		پیش بینی کننده	
81	فرستادن، ارسال کردن	فرورارد، بازیکن مهاجم	به جلو، به پیش جلو، جلوئی، پیش، پیشین؛ پیشرو، پیشرفته، پیشگام؛ پر رو، جسور، بی حیا
82	تازه کردن؛ صفا دادن؛ طراوت دادن، خنک کردن؛ تازه شدن؛ خنک شدن	اوایل	به طور تازه ای؛ به تازگی، اخیراً تازه؛ پرطراوت؛ خنک؛ بی نمک؛ شیرین؛ تازه کار
		تازگی، طراوت	گستاخ، پررو، بی حیا
		دانشجوی سال اول	
83	سوخت گیری کردن، سوخت دادن (به)؛ تجدید نیرو کردن؛ تشدید کردن	سوخت، غذا، اغذیه؛ محرک	
84	عمل کردن، کار کردن؛ نقش داشتن، کارکرد داشتن	نقش، وظیفه؛ منصب؛ عمل، کنش، کار، عملکرد؛ کارکرد؛ ضیافت، مراسم رسمی؛ تابع (در ریاضی)؛ نقش گرایی، کارکرد گرایی؛ نقش گرا، کارکرد گرا	از نظر عملکردی بی عمل، بی کارکرد، بدرد نخور عملی، کارکردی، بدرد بخور وظیفه دار
		عامل، مامور، گماشته، کارمند صاحب منصب	
85	با سر و دست اشاره کردن، با ایما و اشاره بیان کردن	رُست، اشاره، ایما و اشاره	رُستی، ایما و اشاره ای
		حرکت سر و دست، ایما و اشاره گری	
86		کره، گوی؛ حباب	کروی، گوی مانند؛ جهانی
		جهانی سازی	
		گلوبول، گویچه	گلوبولی، گویچه ای
87	به صورت نمودار در آوردن	نگار؛ نویسن؛ نگاشت	
		گراف، نمودار، نمایش هندسی تصویر	
		(رشته درسی) گرافیک، تصاویر تجسمی	گرافیکی، نموداری، ترسیمی
88	ضمانت کردن، تضمین کردن، متعهد شدن	ضمانت، تضمین؛ تعهد رسمی؛ ضامن، متعهد	

	تضمین کننده؛ متعهد رسمی؛ ضامن تضمین نامه، ضمانت؛ وثیقه، گرو		
89	دسته، دستگیره، جادستی	دستی (قابل حمل با دست)	
90	دل دادن، جرات دادن؛ تشجیع کردن؛ به دل گرفتن قلب، دل؛ سینه؛ آغوش؛ دل و جرات، رشادت؛ عاطفه؛ اصل، مرکز، نهاد؛ لب کلام، جوهر سخن سنگدلی، بی عاطفگی صمیمیت، اشتیاق غم، اندوه، غصه غم و غصه ی زیاد سوزش معده از تار و پود قلب دلدار، معشوقه مغز چوب	سنگدل، بی رحم، بی عاطفه، بی مروت، نامهربان قلبی، صمیمی، گرم، دوستانه؛ غذای سالم، مقوی و دلچسب دل شکسته جانگداز، جانسوز دل رحم، نرم دل صمیمانه، قلبی، از ته دل دل آزار، مخوف بی دل و دماغ، افسرده فارغ از عشق	سنگ دلانه، بی رحمانه قلبا، از ته دل؛ حسابی، مفصل
91	مزد، اجرت؛ کرایه؛ به کار گیری خرید اقساطی مزدور، اجیر		کرایه کردن؛ به کار گرفتن
92	انسان، بشر، آدم، آدمی، آدمیزاد انسانیت اومانیسیم، بشر دوستی، انسان دوستی اومانیت، بشر دوست، انسان دوست انسان دوستی، نوع دوستی، مردم دوستی بشریت، انسانیت، آدمیت انسان سازی انسان ساز نوع بشری، آدمیزاد	انسان؛ انسانی، بشری؛ شایسته انسانی انسانی، بشری؛ بامروت، شایسته انسانی اومانیسیمی، بشر دوست، انسان دوست انسان دوست، نوع دوست، مردم دوست انسان واره، شبه انسان شوخ طبع، شوخ انگیز؛ فکاهی، خنده دار بی شوخی	انسان وار، بشر وار بشر دوستانه، انسان دوستانه
93	دل کسی را به دست آوردن، به دلخواه کسی رفتار کردن شوخی، شوخ طبعی؛ خلط؛ خو، طبع، خصلت، سرشت، منش ادم شوخ طبع، ادم بذله گو اثر، نقش، نشان؛ اثرگذاری، نقش اندازی؛ تاثیر، برداشت؛ فکر، تصور، گمان؛ تقلید، ادا، نمایش امپرسیونیسم، برداشت گرایی امپرسیونیست، برداشت گرا	شوخی، شوخ طبع، شوخ انگیز؛ فکاهی، خنده دار بی شوخی اثر پذیر، نقش پذیر؛ تحت تاثیر قرار گیرنده، حساس اثر گذار، نقش گذار؛ تاثیر گذار، موثر امپرسیونیستی، برداشت گرایانه	به طور فکاهی
94	فشاردن، در فشار گذاشتن، مهر کردن، نقش انداختن، نقش گذاشتن؛ اثر گذاشتن، تحت تاثیر قرار دادن؛ در خاطره ثبت کردن؛ مصادره کردن؛ به خدمت اجباری بردن امپرسیونیسم، برداشت گرایی امپرسیونیست، برداشت گرا	اثر گذار، نقش گذار؛ تاثیر گذار، موثر امپرسیونیستی، برداشت گرایانه	
95	درآمد، عایدی؛ ورودی	آینده	
96	زیاد کردن؛ افزودن؛ افزایش دادن؛ توسعه دادن؛ توانگر کردن؛ ترفیع دادن؛ زیاد شدن؛ افزایش یافتن افزایش دهنده افزایش دهنده	فزاینده، افزایش دهنده قابل افزایش	به طور فزاینده ای
97	اختراع کردن، ابداع کردن، نوآوری کردن، ابتکار داشتن؛ از خود در آوردن، دروغ بافی کردن ابداع، ابتکار مخترع، مبتکر، مبدع صورت برداشتن از، سیاهه کردن صورت موجودی، فهرست، سیاهه	اختراع، ابداع، نوآفرینی، ابتکار؛ دروغ بافی، دروغ پردازی ابداع، ابتکار مخترع، مبتکر، مبدع صورت برداشتن از، سیاهه	به طور مبتکرانه ای

98	<p>برون رفت، خروج؛ برون ریز، خروجی؛ نتیجه، پیامد، عاقبت؛ عواید، دریافتی؛ صدور، نشر، انتشار، توزیع، پخش؛ موضوع، مسئله، معضل</p>	<p>بیرون آمدن، تراویدن؛ پیامد داشتن به، منتج شدن به؛ چاپ شدن، منتشر شدن، توزیع شدن؛ چاپ کردن، منتشر کردن، توزیع کردن</p>	
99	<p>نچار</p> <hr/> <p>نچاری</p> <hr/> <p>مفصل، بند؛ محل اتصال، بند گاه، پیوندگاه، درز؛ لولا؛ زانوئی؛</p>	<p>پیوند دادن، متصل کردن؛ پیوستن، متصل شدن</p> <hr/> <p>به هم پیوستن؛ بند بند کردن، خرد کردن، از هم سوا کردن؛ از مفصل بریدن، شقه کردن</p>	<p>مشترکاً، تواماً</p> <hr/> <p>مشترک؛ مشاع؛ توام؛ متصل</p> <hr/> <p>مفصل دار، بندگان، تاشو، خم شو؛ شقه شده</p>
100	<p>کار؛ کار سخت، بیگاری؛ کارگر</p>	<p>کار کردن؛ زحمت کشیدن؛ جان کندن؛ به زحمت حرکت کردن؛ درد زایمان کشیدن</p>	<p>پرزحمت، شاق، دشوار</p> <hr/> <p>پرزحمت، دشوار</p>
101	<p>پرتابی؛ قایق موتوری</p>	<p>پرتاب کردن (موشک و غیره)؛ به آب انداختن (کشتی و غیره)؛ آغاز کردن (کار تازه)، به کاری اقدام کردن، به کاری پرداختن، دست زدن به، دست به کار شدن، سرگرم کاری شدن، به راه انداختن، روانه کردن</p>	<p>پرزحمت، با دشواری</p>
102	<p>لایه، ورقه؛ چینه؛ رگه</p>	<p>خوابانیدن</p>	
103	<p>لاغری؛ خشکی</p>	<p>تکیه دادن، لم دادن، لمیدن؛ بدن خود را خم کردن، خمیدن؛ خم شدن، متمایل شدن</p>	<p>به طور نحیفی</p> <hr/> <p>لاغر، نازک اندام؛ استخوانی، نحیف، نزار؛ کم سود، کم حاصل؛ خشکسالی</p>
104	<p>آسانسور، بالارو؛ جرثقیل، بالا بر؛ دزدی، سرقت؛ ترقی، پیشرفت، ترفیع</p>	<p>بالا بردن، بلند کردن؛ سرقت کردن؛ ترفیع دادن؛ بالا آمدن، بلند شدن؛ ترفیع یافتن</p>	
105	<p>(پزشکی) موضعی</p> <hr/> <p>زمینه، مکان، محل، جا</p> <hr/> <p>جایگاهی، مکانی، محلّیت</p> <hr/> <p>محلّی سازی، بومی سازی</p> <hr/> <p>مکان، محل، جا</p>	<p>محلّی کردن، بومی کردن</p> <hr/> <p>در جایی قرار داشتن، در محلّی بودن؛ مکان یابی کردن</p>	<p>محلّی، بومی</p>
106	<p>کنده درخت، الوار؛ سرعت سنج (کشتی)؛ دفتر روزانه (کشتی)</p>	<p>درخت بریدن، درخت انداختن، جنگل بری کردن، الوار کردن؛ پیمودن (با کشتی و هواپیما)؛ در دفتر روزانه ثبت کردن؛ رکورد چیزی را به دست آوردن؛ دستورات لازم برای شروع را دادن</p> <hr/> <p>وارد شدن</p> <hr/> <p>خاموش کردن؛ درآمدن</p>	
107	<p>بخت، اقبال، شانس؛ خوشبختی، بهروزی، خجستگی؛ خوش بختی، خوش شانسی</p>	<p>خوش شانسی آوردن</p>	<p>بدهخت، بدشانس</p> <hr/> <p>خوش بخت، خوش شانس</p>
108	<p>بزرگ نما، ذره بین</p> <hr/> <p>(میران) بزرگ نمایی، درشت نمایی</p> <hr/> <p>عظمت، شکوه، شوکت، جلال، جبروت</p>	<p>بزرگ کردن، بزرگ نمایی کردن؛ غلو کردن، مبالغه کردن، اغراق کردن؛ ستودن، ستایش کردن</p>	<p>با عظمت، باشکوه، پرشکوه، شکوهمند، شوکتمند، باجلال</p>

		بزرگی، عظمت، سترگی؛ اهمیت، والایی؛ بلندی، رسایی (صدا)	
109	پست کردن	نامه‌رسانی، پست	مراسلات پستی
110		خط اصلی؛ نکته اصلی؛ نیرو؛ دریا	اساسی، اصلی، عمده
111	پوشاندن؛ سرخ شدن	شکل زنانه؛ پوشش؛ توری (چراغ)؛ جبهه، گوشته ی زمین	
112	ساختن، عمل آوردن، تولید کردن	تولید، ساخت؛ کارهای تولیدی، کارهای فراوری؛ محصول، کالا تولیدکننده، سازنده؛ کارخانه دار	
113	ازدواج کردن، عروسی کردن، وصلت کردن، عقد کردن شوهر دادن	ازدواج، همسری، زناشویی، نکاح؛ پیوند، تلفیق، ادغام، هم آمیزی	متاهل، مزدوج ازدواجی، تاهلی، زن و شوهری بالغ؛ مناسب برای ازدواج؛ دم بخت
114	توده کردن، جمع کردن، انباشتن	چرم؛ مقدار؛ اندازه؛ گروه؛ توده؛ بخش عمده؛ اکثریت عظمت، بزرگی	انبوه؛ گروهی؛ همگانی؛ جمعی؛ دسته جمعی سنگین، حجیم، عظیم، سترگ
115	مکانیزه کردن	مکانیک، تعمیر کار علم مکانیک مکانیسم، ساخت کار، سازوکار مکانیزه سازی	به طور عظیمی به طور مکانیکی مکانیک و ارانه
116	در میان بودن، در وسط قرار داشتن؛ میانجی بودن، میانجی گری کردن، آشتی دادن، حل و فصل کردن، وساطت کردن، پا در میانی کردن	رسانه (جمع medium) چند رسانه میانجی گری، پا در میانی میانجی واسطه	
117	نام بردن، ذکر کردن، اشاره کردن	ذکر، اشاره، تذکر، یادآوری، گوشزد	
118		ملاطمت، اعتدال	به طور ملایمی، با ملاطمت؛ به طور آرامی، با متانت
119	بازتاب کردن، منعکس کردن، آینه وار نشان دادن	آینه، آئینه	
120		ماموریت؛ گسیل؛ رسالت؛ هیئت مبلغین مذهبی؛ هیئت نمایندگان مبلغ مذهبی، میسیونری	
121		حال، حوصله، حالت، وضع، وجه، دل و دماغ	دمدمی، کج خلق
122	با تور گرفتن؛ به تور زدن، به دست آوردن، کسب کردن، سود بردن، سود رساندن	تور (ماهگیری)، تله، دام، شبکه؛ سود خالص؛ وزن خالص شبکه (کاری اینترنت)	خالص، ناب، سره
123		راهبه	صومعه، دیر
124		ماده غذایی خوراک، غذا، قوت؛ رشدانگیز، رستنگر تغذیه، مواد تغذیه ای متخصص تغذیه	مغذی، مقوی تغذیه ای تغذیه ای
125	باعث شدن، موجب شدن، سبب شدن	موقع، موقعیت؛ فرصت، اقتضاء، لزوم؛ موجب، سبب؛ مناسبت، رویداد، رخداد، واقعه	اتفاقی، گاهگاهی؛ ضمنی، فرعی؛ با مناسبت، آئینی
126	رخ دادن، روی دادن، اتفاق افتادن، به وقوع پیوستن؛ وجود داشتن، بودن؛ خطور کردن	وقوع؛ واقعه، رویداد، اتفاق؛ مورد؛ وجود	
127	دارا بودن، مالک بودن؛	مالک، صاحب	خود، خویش

	از خود دانستن؛ اقرار کردن، قبول کردن؛ تن در دادن به			
		مالکیت	به تنهایی بی صاحب	
128	الگو گیری کردن؛ سرمشق قرار دادن	الگو؛ نمونه؛ طرح؛ نقشه		
129	مکث کردن، درنگ کردن، تامل کردن	مکث، درنگ، تامل		
130	فاز بندی کردن، مرحله بندی کردن، زمان بندی کردن، گام به گام انجام دادن	فاز، مرحله، اهله؛ نمود، شکل، منظر		
131	عکس برداشتن، عکس گرفتن، عکس برداری کردن؛ در عکس افتادن	نور؛ عکس عکس فتوکپی دستگاه فتوکپی فتو الکتریکی چهره نگاری فلاش (عکاسی) عکس، تصویر عکاس (علم) عکاسی، (هنر) عکس برداری لینو گرافی نوری فوتون، کوانتوم نور نور هر اسی؛ حساسیت به نور	عکس دار، تصویری	به طور تصویری
	فتوسنتز کردن، فتوسنتز شدن	فتوسنتز	حساس به نور	
132	آلوده کردن؛ ناپاک کردن؛ ملوث کردن؛ بی حرمت ساختن	آلودگی، ناپاکی	آلوده شده؛ ناپاک	
		آلوده کننده		
133	درجه مثبت؛ درجه مطلق	درجه مثبت گرای، اثبات گرای، اصالت تحقق اثبات گرا	مثبت؛ ایجابی، قطعی، مسلم؛ مطمئن؛ عملی؛ مطلق؛ سازنده	به طور مثبت؛ مسلماً، قاطعانه
134	قیافه گرفتن، ادا در آوردن؛ در حالت خاصی قرار دادن	طرز ایستادن و نشستن؛ وضعیت، حالت، نهش		
135	پیش بینی کردن، پیش گویی کردن	پیش بینی، پیش گویی پیش بینی پذیری پیش گو	پیش بینانه، پیش گویانه پیش بینی پذیر	به طور قابل پیش بینی
136	باز داشتن، مانع شدن، جلو گیری کردن، پیشگیری کردن	جلوگیری، پیشگیری، ممانعت	قابل جلوگیری جلوگیرنده، پیشگیرانه	
137	مباهات کردن، بالیدن	غرور، افتخار، مباهات	سربلند، سرافراز، مفتخر، پرافتخار، افتخار آفرین؛ خودپسند، مغرور، متکبر، گرانسر، گردن فراز، گنده دماغ، غد	باسربلندی، با افتخار؛ مغرورانه، متکبرانه
138	خلوت، تنهایی؛ محرمیت، محرمانگی، پنهاننداری؛ امور شخصی سرباز وظیفه	خلوت، تنهایی؛ محرمیت، محرمانگی، پنهاننداری؛ امور شخصی سرباز وظیفه	شخصی؛ خصوصی، ویژه، اختصاصی؛ غیر دولتی؛ محرمانه؛ (در جمع) اعضای تناسلی	به طور خصوصی، به طور محرمانه
	خصوصی کردن	خصوصی سازی کشتی جنگی خصوصی که در مقابل پول به دولت خدمت می کند؛ ناخدای ابن کشتی		

	فقدان، فقر		
139	میل، سیخ؛ میله، قاشقک معاینه؛ کاوش، کند و کاو، بررسی، واریسی؛ کاوشگر فضایی	کاوش کردن، کند و کاو کردن، بررسی کردن، فروپژوهشی کردن	
140	اشاعه، رواج، ترویج؛ ترفیع، پیشرفت، ترقی؛ تبلیغ، آگهی تبلیغاتی مروج، ترویج کننده؛ بانی، برگذار کننده؛ حامی، طرفدار، هوادار	اشاعه دادن، رواج دادن، ترویج کردن؛ ترفیع دادن، ترقی دادن	ترفیع، تبلیغاتی
141	حفظ، حفاظت، محافظت، نگهداری، حراست، حمایت، نیک داشت حمایت گرای (اقتصادی)، پایش گرای حمایت گرا، پایش گرا محافظت، پاسداشت حافظ، محافظ، حامی، نگهدار، سرپرست سرپرستی، قیمومیت، کشور تحت الحمايه؛ تحت الحمايگی	حفظ کردن، حفاظت کردن، محافظت کردن؛ نگهداری کردن، حراست کردن، حمایت کردن، نیک داشتن	حفاظتی، حمایتی؛ حمایت آمیز به طور حمایت آمیزی
142	تهیه کننده؛ تامین کننده؛ روزی رسان مال اندیشی؛ محتاط وابسته به مشیت الهی، خدایی عمومی، همگانی؛ دولتی؛ علنی، آشکار؛ (بازرگانی) سهامی عام	تهیه کردن، تامین کردن؛ مقرر داشتن، روزی رساندن؛ تهیه دیدن، تدارک دیدن؛ تصریح شدن؛ قید شدن؛ پیش بینی شدن	به شرط آنکه، مشروط بر اینکه محتاطانه به خواست خدا به طور علنی، علناً، آشکارا
143	عموم، جمع (مردم)، اجتماع (روم باستان) مالیات چی (انگلیس) می فروش، صاحب میخانه مدیر تبلیغات، مبلغ؛ سخنگو عمومیت، آشکاری؛ تبلیغ، تبلیغات، آگاهی؛ شهرت، اشتهار، ناموری ناشر نشر و طبع، انتشار؛ نشریه، مطبوع؛ اعلان، اعلام، اعلامیه، آگهی	عمومی کردن، علنی کردن؛ توجه همگان را جلب کردن؛ تبلیغ کردن به اطلاع عموم رساندن، برملا کردن؛ نشر دادن، منتشر کردن؛ طبع و نشر کردن، چاپ کردن	عمومی، همگانی؛ دولتی؛ علنی، آشکار؛ (بازرگانی) سهامی عام نیکو کار، خیرخواه، طالب سعادت و رفاه همگانی
144	تلمبه؛ پمپ	تلمبه زدن؛ پمپاژ کردن؛ باد زدن	
145	تق تق؛ تلق تلو؛ زنگ دم مار جغجه مار زنگی نمونه خیلی عالی	تق تق کردن، جغ جغ کردن؛ لرزاندن با صدای وحشتناک؛ تند و بی وقفه حرف زدن، وراجی کردن حواس کسی را با حرف زدن پرت کردن	جغجه، تق تقو، پر سر و صدا وراج بی خرد جغجه، تق تقو؛ تند، شاد، پرنشاط؛ بسیار، خیلی
146	قابل بازیافت	بازیافت کردن	
147	منطقه ای، ناحیه ای؛ ولایتی، بومی	منطقه، ناحیه؛ ولایت، دیار، سرزمین	به طور منطقه ای، به طور ناحیه ای
148	منظم؛ مرتب؛ با قاعده؛ معین، مقرر؛ قانونی؛ عادی، معمول، دائمی	نظم؛ ترتیب منظم کردن؛ مرتب کردن	منظماً؛ مرتباً؛ دائماً

	تنظیمی	تنظیم، ساماندهی	نظم دادن؛ ترتیب دادن؛ سامان دادن؛ تنظیم کردن؛ میزان کردن
149		رهانی، آزادسازی؛ ترشح؛ ترخیص؛ بخشودگی؛ مفاصا؛ سند ترک دعوی؛ چشم پوشی؛ نشر اول	رها کردن، آزاد کردن، ترشح کردن؛ مرخص کردن؛ خارج کردن (از تحرک)؛ صرف نظر کردن؛ واگذار کردن؛ برای نخستین بار منتشر کردن
150	به طور مربوطی به طور نامربوطی	مربوط، مناسب؛ مطرح؛ وارد نامربوط، نامناسب	ربط، وابستگی بی ربطی، نامربوطی
151		قابل حمل، قابل جابجایی؛ پاک شدنی	از جای خود تکان دادن، حرکت دادن؛ انتقال دادن؛ نقل مکان کردن؛ جابجا کردن، بردن، بیرون کردن؛ برداشتن، رفع کردن، برطرف کردن؛ دور کردن؛ دور شدن؛ کنار گذاشتن؛ عزل کردن، معزول کردن
152	آبرومندانه به طور محترمانه ای به ترتیب	قابل احترام، محترم، ارجمند؛ آبرومند؛ مودب، با ادب؛ آدم حسابی محترمانه، مودبانه مربوط به خود، مخصوص خود ریسکی، پرخطر، مخاطره آمیز	احترام، عزت، گرامیداشت؛ ملاحظه، رعایت، توجه؛ (در جمع) مراتب احترام، سلام؛ لحاظ، جنبه، جهت، نظر؛ رابطه، ربط، باره، راجع به احترام گذار، پایبند
153		ریسک، خطر، مخاطره	ریسک کردن، خطر کردن، به مخاطره انداختن
154		غاز تگر غاز تگری	غارت کردن، ربودن، چاپیدن
155	روستایی	روستائیشینی؛ روستایی	
156		نمونه؛ سرمشق، الگو نمونه بردار	نمونه گرفتن
157	به طور لرزان و متزلزل	لرزان؛ لق، شل؛ متزلزل، سست؛ عصبی، آشفته، نگران؛ غیر قابل اطمینان، مشکوک؛ غیر مستند	تکان دادن؛ تکان خوردن؛ جنبانیدن؛ جنبیدن؛ لرزاندن؛ لرزیدن؛ متزلزل کردن؛ متزلزل شدن؛ مرتعش کردن؛ مرتعش شدن؛ سست کردن؛ سست شدن
158	به طور چشمگیری، به وضوح	برجسته، سرآمد، چشمگیر، قابل توجه	امضا کردن؛ قرار دادی را امضا کردن؛ رسماً مسئولیتی را پذیرفتن به هنگام آمدن امضا کردن به هنگام رفتن امضا کردن پایان برنامه را اعلام کردن علامت دادن، اشاره کردن، مخابره کردن چشمگیر کردن، قابل توجه کردن؛ علامت دادن؛ اعلام کردن؛ خبر دادن
		نشان، علامت، نماد؛ نشانه، نمایه؛ ایما، اشاره؛ رد پا، جا پا؛ علامت، تابلو (راهنمایی و رانندگی)	امضا کننده، علامت دهنده امضا
		تکان دهنده؛ تکان خورنده؛ ... پاش نمک پاش جای خواب موقت؛ اُخاڈی؛ آخرین مرحله آزمایش هواپیما و کشتی هر کاهش قیمتی که موجب خارج شدن از چرخه اقتصاد شود. تجدید سازمان، نوسازمانی	

	تابلو، سر درب، اعلان، آگهی مهر امضا، خاتم		
	اهمیت؛ معنی، فحوا، مفهوم معنی، مفهوم؛ نشان، علامت، دلالت	مهم؛ معنی دار، پر معنی	به طور چشمگیری
159	از محله زاغه نشین بازدید کردن	محلۀ زاغۀ نشین یا فقیر نشین	فقیر نشین
160	لیخند زدن، تبسم کردن؛ بالیخند گفتن یا پذیرفتن؛ تایید کردن؛ استهزا کردن، مسخره کردن	لیخند، تبسم، شکرخند	
161	صاف کردن، هموار کردن، صیقلی کردن؛ یکنواخت کردن؛ سلیس کردن، روان کردن	نرمی، ملایمت، آرامی	به آرامی صاف، هموار، بی چین و چروک؛ نرم، لطیف؛ صیقلی، یکدست، یکنواخت؛ سلیس، روان؛ آرام، بی تکان؛ بی درد سر، بی دغدغه
162	خوش مشربی، مردم آمیزی	مرد چرب زبان خوش مشربی، مردم آمیزی	با خوش مشربی چرب زبان، چاپلوس، زبان باز اجتماعی، معاشرتی، مردم آمیز، خوش مشرب؛ خونگرم، دوستانه، مهربان
	سوسیالیسم، جامعه گرایی سوسیالیست، جامعه گرا متمول، معاشر	سوسیالیستی سازی؛ معاشرت	از نظر اجتماعی اجتماعی سوسیالیستی، جامعه گرایی
	سوسیالیستی کردن؛ معاشرت کردن؛ اجتماعی کردن		
	جامعه جامعه شناسی جامعه شناس جامعه گریز، جامعه ستیز		از نظر جامعه شناسی جامعه شناسانه
163	سخن، گفتار؛ سخنرانی، تکلم، نطق تجزیه تحلیل کننده گفتار گفتار درمانی		بی کلام، بی زبان، زبان بسته
164	تمیر زدن؛ باسمه زدن، نقش انداختن؛ مهر زدن، چاپ کردن؛ لگد زدن، پای کوبیدن زیر لگد خاموش کردن، لگدمال کردن؛ سرکوب کردن، فرو نشانیدن	تمیر؛ باسمه، نقش، اثر؛ مهر، چاپ؛ لگد، پایکوبی؛ تخماق، کلوخ بند	
165	اظهار داشتن، بیان کردن، تشریح کردن، مطرح کردن؛ معین کردن، تعیین کردن	حکومت، دولت، کشور، ایالت؛ وضع، حالت، شرایط اظهار؛ بیان؛ اظهاریه؛ بیانیه؛ اعلامیه؛ صورت وضعیت بی وقاری، بی شکوهی، بی تابعیتی جلال، شکوهمندی	معین، مقرر بی وقار، بی شکوه، بی دولت، بی وطن، بی تابعیت باوقار، با شکوه، شکوهمند، مجلل
166	انبار کردن؛ ذخیره کردن؛ اندوختن	انبار، مخزن؛ ذخیره، اندوخته؛ مغازه، دکان، فروشگاه ذخیره سازی	
167	دراز کردن، کش دادن؛ کشیدن؛ امتداد دادن؛ بسط دادن؛ منبسط کردن؛ دراز شدن، کش آمدن؛ گشاد شدن	کشش، کش و قوس؛ بسط؛ ارتجاع؛ قطعه (زمین)؛ اتساع؛ کوشش؛ خط ممتد؛ دوره، مدت کش آور؛ گشاد کننده؛ برانکار	کشی؛ کشیاف؛ کشدار کشسان؛ کشدار کش دادنی؛ گشاد شدنی
168	رنج بردن، رنج کشیدن؛	رنج، درد؛ صدمه، آسیب؛ مصیبت	

	متحمل شدن، دستخوش تغییر شدن؛ تحمل کردن، تاب آوردن	رنجبر تاب و تحمل؛ اجازه، رخصت، گذشت، اغماض		
169	خلاصه کردن	خلاصه	مختصراً	مختصراً
170		فوق، مافوق؛ زبر، بالا، رو؛ آبر، برتر؛ بزرگ، کلان؛ بیش، افزون؛ اضافه، زیاده	عالی، فرمند، تراز اول، درجه یک؛ ارجمند، شریف؛ شکوهمند، باعظمت بالا تر، بلندتر، برتر، فرازتر؛ فوقانی؛ فوق العاده؛ عالی، ممتاز؛ والا، والامقام، افضل، ارجمند عالی، عالی ترین، فوق العاده	به طور عالی، شکوهمندانه
		برتری، رجحان، ارجحیت، تقدم، اولویت، مهتری، تفوق	بسیار عالی	
171	پشتیبانی کردن، حمایت کردن؛ تقویت کردن؛ تایید کردن؛ اثبات کردن؛ تحمل کردن	پشتیبانی، حمایت؛ تقویت	فرعی، کمکی	
		فرد یا شرکت پشتیبان یا حامی	پشتیبان، حامی	
172	جان سالم به در بردن، سالم ماندن، زنده ماندن، باز ماندن؛ بقا یافتن؛ پایستن؛ به جا ماندن؛ دوام آوردن	بقا، پایدگی، بازمانی، ماندگاری بازمانده	قابل بقا، پایدار، پایند پذیر	
173	آهسته زدن	ضربه آهسته، صدای درب		
174		فن فن آوری تکنیسین، کاردان فنی تکنیک، شیوه، روش؛ کاردانی، مهارت فن سالاری فن سالار تکنولوژی، فن آوری تکنولوژیست، فن آور	فنی، فن آورانه	از نظر فنی
			فن آورانه	از نظر فن آوری
175		کلفتی، ضمانت	کلفت، ضخیم	به طور ضخیمی
176	قلع اندود کردن، سفید کردن؛ کنسرو کردن؛ قوطی حلبی درست کردن	قلع؛ قوطی حلبی؛ قوطی کنسرو حلبی ساز ورق حلبی	قلعی، قلع دار؛ بدصدا، توخالی	
177	با انگشت پا یا پنجه پا زدن، تپیا زدن؛ نوک پا رفتن؛ سر پنجه ایستادن	انگشت پا	انگشتی	
178	به آهنگ مطلوب کردن؛ کوک کردن، ملایم کردن، تعدیل کردن؛ ملایم شدن، تعدیل شدن	آهنگ، لحن، نواخت؛ پرده صوتی؛ ته رنگ؛ سایه روشن؛ حالت، روحیه	بی روح، بی حال	با لحن سردی، با بی اشتیاقی
179	مجهز به ابزار کردن؛ زرکوب کردن	ابزار، افزار		
180	بازرگانی کردن، تجارت کردن؛ داد و ستد کردن، معامله کردن؛ مبادله کردن، معاوضه کردن؛ دستفروشی کردن	بازرگانی، تجارت؛ کسب، کاسبی؛ خرید و فروش، داد و ستد، معامله؛ مبادله، معاوضه؛ دستفروشی حرفه، پیشه، کار؛ صنف، اتحادیه، راسته بازرگان، تاجر، سوداگر کاسب، دکان دار کسبه، دکان داران		

181	<p>دنیال، دنباله، زنجیر، رشته، قطار، سلسله، ردیف، رج؛ قطار راه آهن، ترن</p> <p>تربیت کردن، تعلیم دادن، آموزش دادن؛ تربیت شدن، تعلیم شدن، آموزش یافتن؛ نشانه گرفتن</p>	<p>کارآموز، کارورز</p> <p>تعلیم دهنده، تربیت کننده (حیوانات)، مربی</p> <p>تعلیم، کارآموزی</p> <p>کارگر راه آهن، کارگر قطار</p>		
182	<p>انتقال دادن، منتقل کردن، جابجا کردن؛ انتقال مالکیت دادن، واگذار کردن؛ انتقال یافتن، منتقل شدن، جابجا شدن</p>	<p>انتقال، جابجایی</p> <p>انتقال، تراگشت</p>	<p>قابل انتقال</p>	
183	<p>به دام انداختن، به تله انداختن؛ گیر انداختن؛ نگه داشتن؛ به دام افتادن، به تله افتادن</p>	<p>دام، تله؛ حقه، کلک، نیرنگ، ترفند</p>		
184	<p>در هم ریختن؛ تخریب کردن؛ توهین کردن؛ تنقید کردن</p>	<p>اشغال، زباله</p>	<p>پاوه، مزخرف، چرند، چرت و پرت، بی ارزش، مهمل</p>	
185	<p>زحمت دادن؛ اشفقت؛ زحمت کشیدن؛ مضطرب شدن</p>	<p>زحمت؛ دردهس؛ رنجوری؛ اغتشاش</p>	<p>پرزحمت؛ پردرسر</p>	
186	<p>متحد کردن، یگانه کردن، همدست کردن؛ متحد شدن، یگانه شدن، همدست شدن</p>	<p>یک، تک، تک- تک پارلمانی تک سلولی تک شاخ یک چرخه یونینفرم، لباس یک شکل یک شکلی یک جانبه گرایی یکتایی اتحاد، وحدت، یگانگی، یکپارچگی اتحاد، وحدت، یگانگی، همبستگی؛ اتحادیه، انجمن، باشگاه؛ وصلت، ازدواج، زناشویی؛ موافقت؛ مهر ماسوره اتحادیه گرایی اتحادیه گرا</p>	<p>یک شکل، یک دست، یکسان</p> <p>یک جانبه، یک طرفه</p> <p>تک، یکتا، یگانه</p> <p>وحدت پذیر</p>	<p>به طور یک شکلی</p> <p>به طور یک جانبه</p> <p>منحصرأ، یگانه وار</p>
	<p>به شکل اتحادیه در آوردن؛ در اتحادیه عضو شدن</p>	<p>متشکل سازی به صورت اتحادیه</p>		
	<p>متحد کردن، یکی کردن، هم پیوند کردن؛ متحد شدن، یکی شدن، هم پیوند شدن</p>	<p>یک؛ یکا، واحد؛ بخش؛ دستگاه؛ معیار</p>	<p>متحد، یگانه، همبسته</p>	
	<p>یگانه کردن، یکتا کردن، همبسته کردن</p>	<p>یگانگی، یکتایی، همبستگی</p>		
187	<p>شهری کردن؛ شهر نشین کردن</p>	<p>شهر نشینی شهر گرایی، شهرک سازی شهرک سازی، شهرنشین سازی</p>	<p>شهری، مدنی گسترش بی رویه ی شهری شهر نشین (شده)، شهری (شده)</p>	
188	<p>تهی کردن، خالی کردن، تخلیه کردن؛ رها کردن (شغل)، ترک کردن؛ کناره گیری کردن از (منصب)؛</p>	<p>جای خالی؛ پست بلامتصدی؛ بیکاری</p>	<p>تهی، خالی؛ فارغ، آزاد، بی کار؛ بی علاقه، بی حال؛ ابله، بی خرد</p>	<p>به طور آزادی</p>

	لغو کردن، ملغی کردن	تهی مغز	
	تعطیلات خود را گذراندن؛ ترک کردن؛ مرخصی رفتن	تعطیل، تعطیلی؛ مرخصی	
	خلا ایجاد کردن؛ تمیز کردن؛ جارو برقی کشیدن	خلا؛ پوکی، پوچی؛ تهی مغزی جارو برقی	تهی، خالی؛ پوک، پوچ؛ بی خردانه
189	تغییر دادن؛ عوض کردن، متفاوت کردن، دگرگون کردن، متنوع ساختن، تنوع دادن به؛ تغییر یافتن، عوض شدن، متفاوت شدن، دگرگون شدن، متنوع شدن	(عامل) متغیر (در ریاضی) تغییر پذیری تغییر پذیری واریانس، اختلاف؛ تفاوت؛ تضاد؛ تباين؛ ناهمگونی، ناهمسانی، ناجوری گونه، دیس، صورت، شکل؛ نسخه بدل تغییر، تنوع، تفاوت، گوناگونی	متغیر، تغییر پذیر متنوع؛ گوناگون؛ مختلف؛ متفاوت؛ مغایر؛ گشاد شده تغییر یافته، عوض شده، متفاوت شده، دگرگون شده، متنوع شده متنوع؛ گوناگون؛ مختلف؛ متعدد
	رنگارنگ کردن	تنوع؛ نوع، قسم، گونه، جور	به طور متنوعی
190		وسيله نقلیه	نقلیه ای
191		حجم، گنج، گنجایش، بلندی صدا؛ جلد، مجلد	حجم؛ کثیر التالیف
192	داوطلب شدن، خواستار شدن؛ داوطلبانه گفتن، داوطلبانه عرضه داشتن، ارزانی داشتن	داوطلب	داوطلبانه، اختیاری؛ عمدی، تعمدی، خود خواسته داوطلب، خواستار
193	تلف کردن، ضایع کردن، هرز دادن، به تحلیل بردن، حرام کردن، اسراف کردن؛ تلف شدن، ضایع شدن، هرز رفتن	تلف، اتلاف؛ هرز؛ بایر؛ بیکاری اسراف؛ ولخرجی ادم ولخرج و مسرف	مصرف، ولخرج؛ اسرافکارانه به طور اسرافکارانه
194	در هم نندن، هم بافت کردن؛ با تار پوشاندن؛ بافتن؛ پرده دار کردن؛ در تله انداختن	تار (عکبوت)، تله، دام، شبکه؛ پارچه، منسوج؛ پرده	
195	عزم کردن، اراده کردن؛ خواستن، خواستار شدن؛ میل کردن، تمایل داشتن	عزم، اراده؛ اشتیاق، رغبت؛ خواست، خواسته؛ میل، تمایل؛ وصیت، وصیت نامه تعمد؛ خودسردی، خیره سری، لجاجت	عمدی، تعمدی، ارادی؛ خودکامه، خودسر، خیره سر، لجوج مایل، تمایل، مشتاق، راغب، خواستار، خواهان
		اشتیاق، رغبت، تمایل	عمداً، تعمداً؛ خودسرانه با اشتیاق، با رغبت

	Verb	Noun	Adjective	Adverb
1	access	<i>access</i> <i>accession</i> <i>accessibility</i> <i>accessory</i> <i>accessories</i>	<i>accessible</i> <i>accessory</i>	<i>accessibly</i>
2	addict	<i>addict</i> <i>addiction</i>	addictive <i>addicted</i>	
3		aerobics	aerobic <i>anaerobic</i>	<i>aerobically</i>
4		agriculture <i>agriculturalist</i>	<i>agricultural</i>	<i>agriculturally</i>
5	annoy	<i>annoyance</i>	<i>annoyed</i> <i>annoying</i>	<i>annoyingly</i>
6	apprentice	apprentice <i>apprenticeship</i>		
7		<i>artifact</i> <i>artiface</i> <i>artifacer</i> <i>artificiality</i> <i>artistry</i> <i>artisan</i>	artificial <i>artistic</i>	<i>artificially</i>
8		<i>astrology</i> <i>astrologer</i> astronaut <i>astronautics</i> <i>astronomy</i> <i>astronomer</i>	<i>astrological</i> <i>astronomical</i>	<i>astronomically</i>
9		atmosphere	<i>atmospheric</i>	<i>atmospherically</i>
10	audit audition	audience <i>audibility</i> <i>audiology</i> <i>audiologist</i> <i>audiometer</i> <i>audit</i> <i>auditor</i> <i>audition</i> <i>auditorium</i>	<i>audio</i> <i>audible</i> <i>audio-visual</i> <i>audiometric</i> <i>auditory</i>	<i>audibly</i>
11		<i>awareness</i>	aware	
12	balance	balance	<i>balanced</i>	
13	bend	<i>bend</i> <i>bender</i>	<i>bendy</i> <i>bendable</i>	
14	bike	bike <i>biker</i>		
15		bit <i>bit</i>	<i>bit</i>	
16	blood bleed	blood <i>bloodiness</i> <i>bloodlessness</i>	<i>bloody</i> <i>bloodless</i>	<i>bloodily</i> <i>bloodlessly</i>
17		body	<i>body</i>	<i>bodily</i>
18	bone	bone	<i>bony</i> <i>boneless</i> <i>boned</i>	
19	brain	brain	<i>brainless</i> <i>brainy</i>	
20		brick <i>brickbat</i>		

46	<i>demosticate</i>	<i>demosticity</i>	demostic <i>demosticated</i>	<i>demostically</i>
47		<i>denseness</i> density	<i>dense</i>	<i>densely</i>
48	develop	<i>development</i> <i>developer</i>	<i>developmental</i>	
49	devote	<i>devotee</i> <i>devotion</i>	<i>devoted</i>	<i>devotedly</i>
50	<i>digest</i>	<i>digest</i> digestion	<i>digestible</i> <i>digestive</i>	
51	discipline	<i>discipline</i> <i>disciplinarian</i>	<i>disciplinary</i> <i>disciplined</i>	
52		diseased	<i>disease</i>	
53	<i>distine</i>	distination <i>distiny</i>		
54	<i>distract</i>	<i>distraction</i>	distracting <i>distracted</i>	<i>distractedly</i>
55	<i>document</i>	document <i>documentary (film)</i> <i>documentation</i>	<i>documentary</i>	
56	<i>economize</i>	<i>economy</i> <i>economics</i> <i>economist</i> <i>economizer</i>	<i>economic</i> <i>economical</i>	<i>economically</i>
57		<i>efficiency</i>	<i>efficient</i>	<i>efficiently</i>
58	<i>electrify</i>	electrician <i>electricity</i> <i>electro-</i>	<i>electric</i> <i>electrical</i>	<i>electrically</i>
59		<i>element</i>	<i>elemental</i> elementary	<i>elementarily</i>
60	<i>embarrass</i>	embarrassment	<i>embarassing</i>	<i>embarassingly</i>
61	<i>emerge</i>	<i>emergence</i> emergency		
62	emphasize	<i>emphasis</i>	<i>emphatic</i>	<i>emphatically</i>
63	<i>energize</i>	energy <i>energizer</i>	<i>energetic</i>	<i>energetically</i>
64		<i>environs</i> environment <i>environmentalist</i> <i>environmentalism</i>	<i>environmental</i>	<i>environmentally</i>
65	estimate	<i>estimate</i> <i>estimateor</i> <i>estimation</i>		
66	<i>excel</i>	<i>excellence</i> <i>Excellency</i>	excellent	<i>excellently</i>
67	<i>explore</i>	exploration <i>explorer</i>	<i>exploratory</i>	
68	<i>extinguish</i>	extinction <i>extinguisher</i>	<i>extinct</i>	
69		<i>extra</i>	extra	<i>extra</i>
70		<i>extreme</i> <i>extremeness</i> <i>extremism</i> <i>extremity</i>	extreme	
71	fail	<i>failure</i>		
72	<i>fax</i>	fax	<i>fax</i>	
73	<i>feature</i>	feature	<i>featureless</i>	
74	<i>finance</i>	<i>finance</i> <i>financier</i>	financial	<i>financially</i>
75	<i>firm</i>	<i>firmness</i>	<i>firm</i>	<i>firmly</i>

		<i>firm</i>		
76	<i>flex</i>	<i>flexibility</i>	flexible	<i>flexibly</i>
77	float	<i>float</i> <i>floaters</i>	<i>floating</i>	
78	<i>flood</i>	flood <i>Floodlights(n.pl.)</i>		
79	<i>foil</i>	foil		
80	forecast	<i>forecast</i> <i>forecaster</i>		
81	forward	<i>forward</i>	<i>forward</i>	<i>forward</i>
82	<i>freshen</i>	<i>fresh</i> <i>freshness</i> <i>freshman</i>	fresh <i>fresh</i>	<i>freshly</i>
83	<i>fuel</i>	fuel		
84	<i>function</i>	function <i>functionalism</i> <i>functionalist</i> <i>functionary</i>	<i>functionless</i> <i>functional</i>	<i>functionally</i>
85	<i>gesture</i> <i>gesticulate</i>	gesture <i>gesticulation</i>	<i>gestural</i>	
86		<i>globe</i> <i>globalism</i> <i>globule</i>	global <i>globular</i>	<i>globally</i>
87	<i>graph</i>	- <i>graph</i> <i>graph</i> graphics	<i>graphic</i>	
88	<i>guarantee</i>	guarantee <i>guarantor</i> <i>guaranty</i>		
89		<i>handheld</i>	handheld	
90	<i>hearten</i>	heart <i>heartlessness</i> <i>heartiness</i> <i>heartache</i> <i>heartbreak</i> <i>heartburn</i> <i>heartstrings</i> <i>heart-thorb</i> <i>heartwood</i>	<i>heartless</i> <i>heartly</i> <i>heartbroken</i> <i>heartbreaking</i> <i>soft-hearted</i> <i>heartfelt</i> <i>heartrendering</i> <i>heartsick</i> <i>heartwhole</i>	<i>heartlessly</i> <i>heartily</i>
91	hire	<i>hire</i> <i>hire perchas</i> <i>hireling</i>		
92	<i>humanize</i>	<i>human being</i> <i>humanness</i> <i>humanism</i> <i>humanist</i> <i>humanitarianism</i> <i>humanity</i> <i>humanization</i> <i>humanizer</i> <i>humankind/mankind</i>	human <i>humane</i> <i>humanistic</i> <i>humanitarian</i> <i>humanoid</i>	<i>humanly</i> <i>humanistically</i>
93	<i>humour/humor</i>	humour/humor <i>humorist</i>	<i>humorous</i> <i>humorless</i>	<i>humorously</i>
94	<i>impress</i>	impression <i>impressionism</i> <i>impressionist</i>	<i>impressionable</i> <i>impressive</i> <i>impressionistic</i>	
95		income	<i>incoming</i>	
96	increase	<i>increase</i> <i>increaser</i>	<i>increasing</i> <i>increasable</i>	<i>increasingly</i>
97	invent	<i>invention</i> <i>inventiveness</i>	<i>inventive</i>	<i>inventively</i>

	<i>inventory</i>	inventor <i>inventory</i>		
98	<i>issue</i>	issue		
99	<i>join</i>	<i>joiner</i> <i>joinery</i>		
	<i>joint</i>	joint	<i>joint</i> <i>jointed</i>	<i>jointly</i>
100	<i>labour/labor</i>	labour/labor labourer/laborer	<i>laboured/labored</i> <i>laborious</i>	<i>laboriously</i>
101	launch	<i>launch</i> <i>launch pad</i>		
102	<i>layer</i>	layer		
103	lean	<i>leanness</i>	<i>lean</i>	<i>leanly</i>
104	lift	<i>lift</i>		
105		<i>local</i> <i>locale</i> <i>locality</i> <i>localization</i> <i>location</i>	<i>local</i>	<i>locally</i>
	<i>localize</i> locate			
106	<i>log</i> log on <i>log off</i>	<i>log</i>		
107	<i>luck out</i>	<i>luck</i> <i>luckiness</i>	<i>luckless</i> <i>lucky</i>	<i>luckily</i>
108	magnify	<i>magnifier</i> <i>magnification</i> <i>magnificence</i> <i>magnitude</i>	<i>magnificent</i>	
109	<i>mail</i>	mail	<i>mail</i>	
110		<i>main</i>	<i>main</i>	<i>mainly</i>
111	<i>mantle</i>	mantle		
112	<i>manufacture</i>	manufacture <i>manufacturer</i>		
113	marry <i>marry off</i>	<i>marriage</i>	<i>married</i> <i>marital</i> <i>marriageable</i>	<i>maritally</i>
114	<i>mass</i>	mass <i>massiveness</i>	<i>mass</i> <i>massive</i>	<i>massively</i>
115		<i>mechanic</i> <i>mechanics</i> mechanism <i>mechanization</i>	<i>mechanical</i> <i>mechanistic</i>	<i>mechanically</i>
	<i>mechanize</i>			
116		<i>the media</i> multimedia <i>mediation</i> <i>mediator</i>		
	<i>mediate</i>			
117	mention	<i>mention</i>		
118		<i>mildness</i>	<i>mild</i>	<i>mildly</i>
119	<i>mirror</i>	mirror		
120		mission <i>missionary</i>		
121		mood	<i>moody</i>	<i>moodily</i>
122	<i>net</i>	<i>net</i> network	<i>net</i>	
123		nun	<i>nunnery</i>	
124		nutrient <i>nutriment</i> <i>nutrition</i> <i>nutritionist</i>	<i>nutritious</i> <i>nutritive</i> <i>nutritional</i>	<i>nutritionally</i>
125	<i>occasion</i>	occasion	<i>occasional</i>	<i>occasionally</i>
126	occur	<i>occurrence</i>		

148	<i>regularize</i> <i>regulate</i>	<i>regularity</i> <i>regulation</i>	regular <i>regulatory/ regulative</i>	<i>regularly</i>
149	release	<i>release</i>		
150		<i>relevance/relevancy</i> <i>irrelevance/irrelevancy</i>	<i>relevant</i> irrelevant	<i>relevantly</i> <i>irrelevantly</i>
151	remove	<i>remove</i> <i>removal</i> <i>remover</i>	<i>removable</i>	
152	<i>respect</i>	respect <i>respector</i>	<i>respectable</i> <i>respectful</i> <i>respective</i>	<i>respectably</i> <i>respectfully</i> <i>respectively</i>
153	<i>risk</i>	risk	<i>risky</i>	
154	rob	<i>robber</i> <i>robbery</i>		
155		<i>ruralism</i>	rural	
156	<i>sample</i>	sample <i>sampler</i>		
157	shake	<i>shake</i> <i>shaker</i> <i>salt shaker</i> <i>shakedown</i> <i>shakeout</i> <i>shakeup</i>	<i>shaky</i>	<i>shakily</i>
158	<i>sign</i> <i>sign in</i> <i>sign out</i> <i>sign off</i> <i>signal</i> <i>signalize</i> <i>signify</i>	sign <i>signer/signatory</i> <i>signature</i> <i>signal</i> <i>signboard</i> <i>signet</i> <i>significance</i> <i>signification</i>	<i>signal</i> <i>significant</i>	<i>signally</i> <i>significantly</i>
159	<i>slum</i>	slum	<i>slummy</i>	
160	<i>smile</i>	smile		<i>smilingly</i>
161	<i>smooth</i>	<i>smoothness</i> <i>smoothie</i>	<i>smooth</i> <i>smooth-tongued</i>	smoothly
162	<i>socialize</i>	<i>sociability</i> <i>socialism</i> <i>socialist</i> <i>socialite</i> <i>socialization</i> society <i>sociology</i> <i>sociologist</i> <i>sociopath</i>	<i>sociable</i> <i>social</i> <i>socialistic</i> <i>sociological</i>	<i>sociably</i> <i>socially</i> <i>sociologically</i>
163		speech <i>speech synthesizer</i> <i>speech therapy</i>	<i>speechless</i>	
164	<i>stamp</i> <i>stamp out</i>	stamp		
165	<i>state</i>	<i>state</i> statement <i>statelessness</i> <i>stateliness</i>	<i>stated</i> <i>stateless</i> <i>stately</i>	
166	store	<i>store</i> <i>storage</i>		
167	stretch	<i>stretch</i> <i>stretcher</i>	<i>stretch</i> <i>stretchy</i>	

	<i>unitize</i>	<i>unity</i>		
187		<i>urbanity</i> <i>urbanism</i> <i>urbanization</i>	<i>urban</i> <i>urban sprawl</i> <i>urbanized</i>	
	<i>urbanize</i>			
188	<i>vacate</i> <i>vacation</i> <i>vacuum</i>	<i>vacancy</i> <i>vacation</i> <i>vacuity</i> <i>vacuum</i> <i>vacuum cleaner</i>	<i>vacant</i> <i>vacuous</i>	<i>vacantly</i> <i>vacuous</i>
189	<i>vary</i> <i>variegate</i>	<i>variable</i> <i>variability</i> <i>variableness</i> <i>variance</i> <i>variant</i> <i>variation</i> <i>varicolored</i> <i>variety</i>	<i>variable</i> <i>variant</i> <i>varicose</i> <i>varied</i> <i>various</i>	<i>variably</i> <i>variously</i>
190		<i>vehicle</i>	<i>vehicular</i>	
191		<i>volume</i>	<i>voluminous</i>	<i>voluminously</i>
192	<i>volunteer</i>	<i>volunteer</i>	<i>volunteer</i> <i>voluntary</i>	<i>voluntarily</i>
193	<i>waste</i>	<i>waste</i> <i>wastefulness</i> <i>waster</i>	<i>wasteful</i>	<i>wastefully</i>
194	<i>web</i>	<i>web</i>		
195	<i>will</i>	<i>will</i> <i>willfulness</i> <i>willingness</i>	<i>willful</i> <i>willing</i>	<i>willfully</i> <i>willingly</i>